M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12075

یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما

[illegible] عالم عامل جناب مولانا محمد امام العالم نور الله مرقده الاکرم

حل العقدة للقصائد

حسب فرمایش مصحح عمزاده جناب مصنف مولانا نظام العالم عم فیضه الاتم

در مطبع انوار محمدی لکهنو طبع گرفت

١٢٠٧٥
ALIGARH.
CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان ما لم یعلم وشرفه علی سایر المخلوقات بقوله ولقد کرمنا بنی آدم والصلوة والسلام علی رسوله المبعوث بجمیل التعلیم سید العرب والعجم وعلی آله وصحبه ینابیع الحکم والکلم ومصادر العلم والکرم اما بعد میگوید بیچمدان سراپا عصیان احقر افراد بنی آدم محمد ابو القاسم العاکف ابن سید غلام مخدوم ابن سید محمد مجتبی سید محمد اکبر ابن مولانا سید عبد الواحد خیرآبادی جعل الله حاله وحصل آماله که از احباب والا و اصدقای باوفا تکلیف به تسوید شرح قصیدهٔ برده وا رفد و زبان مبالغه و اصرار آن کشادند اگرچه راقم الحروف بخیال آنکه ساحت تصنیف و تالیف وسعتی دارد که علم وافی و بهرهٔ کافی درکار است ازین امر عظیم و خطای عظیم اعراض ساختم ولیکن درباره اصرار بیهوده رفت جناب افادت

مآب زبدة العارفین قدوة السالکین مهبط انوار سبحانی واقف نکات یزدانی مصلی
مضمار معرفت مجلی میدان کرامت مرشد برحق هادی مطلق حضرت مولانا و
مرشدنا **محمد ضیاء الله شاه** لازال عتبة الشریفة مسجودا بالجباه وسدة
المنیفة ملثوما بالشفاه بالتصرام این امر بزرگ وکار سترگ اشاره فرمودند وحل
لغات ومعانی قصیدهٔ متبرکه هدایت نمودند ناچار فرمان واجب الاتقان آن مهر
سپهر کمالات صوری ومعنوی وخورشید سمای دینی ودنیوی بر ذمهٔ خود متحتم دوا حسب
دانسته تخمین کتب متداوله لغت مثل **صراح** وغیره که برای صحت لفظ و
معانی ضرورت بان می افتد فراهم نمودم وباوجود قلت فرصت وضیق معیشت
حتی الامکان در صحت لفظ ومعانی کوشیده بمقابله معنی هر لفظ نام کتاب باشارت
حرف ثبت کردم ونام این مختصر **حل العقده بالقصیدة البرده** نهادم
وبر یک مقدمه وسه فصل ویک خاتمه منقسم ساختم **مقدمه** در ذکر لقب و
کنیت ونسب وحال ولادت ووفات مصنف رحمة الله علیه وسبب تالیف
واسم قصیده ورموز مقررهٔ کتاب **فصل اول** در بیان تعداد ابیات قصیده
فصل دوم در بیان اشعار ملحقه **فصل سوم** در بیان معانی وصحت لغات
قصیده **خاتمه** در بیان ترکیب خواندن قصیده که از اکابر سلف منقول ومروی
است امید از ماهرین با صفا وناظرین باوفا آنست که بچشم عنایت وانصاف
ملاحظه نمایند واگر جائی سهو وخطا دریابند بذیل عفو پوشند وباصلاح کوشند

وما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء فها انا اشرع في المقصود
والله ولي الخير والجود ومنه التوفيق وبيده ازمة التحقيق مصنف قصیده لقب مصنف
شیخ شرف الدین وکنیت او ابو عبد الله واسم او محمد ونسب آن محمد
بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الله بن صنهاج بن هلال الصنهاجی یکی از
والدین مصنف از بوصیر السعید و دیگر از دلاص بوجه ترکیب نسبت از بوصیر
و دلاص مصنف را دلاصیری هم گویند و به بوصیری هم شهرت یافته است
و بوصیر بضم الباء وکسر الصاد المهملة مسکن پدر مصنف است لهذا باسم مسکن
پدر شهرت یافت تولد شد در سن ششصد و هشت هجری واخذ علوم
مصر از امام ابو حیان و امام یعمری ابو الفتح بن سید الناس الیعمری و محقق
عصر غیرهم جماعه نموده در سن ششصد و شش یا هفت و نود هجری وفات
یافت علی ما قاله الابن الحجری المکی فی شرحه للقصیدة الهمزیة للمصنف و
شیخ الاسلام عسقلانی گفته که میلادش در سن ششصد و چهار و نود و
وفاتش در سن هفتصد و هشتاد و یک هجری واقع شده و صنهاجی نسبت
است مصنف را بسوی جد اعلی وی و مصنف را ابو صیری و بوصیری
و دلاصیری هم گویند پیدا شد به دلاص و دلاص بفتح دال مهمله قریه ایست
نزدیک بهنسا از بلاد مغرب و پرورش یافت به بوصیر پدرش از بوصیر و مادرش
از دلاص بوجه ترکیب نسبت از بوصیر و دلاص و دلاصیری گفته چون وی

یافت در بوصیر لهذا ابوصیری مشهور گشت و یکم شوال سن شش صد و هشت هجری پیدا شده و در سن شش صد و چهار و نود یا پنج و نود وفات یافت کذا قاله احمد الزرقانی فی شرحه علی مواهب اللدنیه و سبب تصنیف این قصیده آنست که چون شیخ را مرض فالج لاحق گشت و نصف بدن وے باطل شد و از دواے علاج مایوس گردید پس این قصیده متبرکه گفتن آغازید و آنرا وسیله ازاله مرض خود از حضرت جل و علی بشفاعت جناب محمد مصطفی علیه افضل التحیة و الثنا شمرد و چون از تحریر قصیده میمونه فارغ شد خواند اورا در شب جمعه بخانه خالی بخلوص عقیدت و طلب عافیت تا آنکه غشی نوم بروی طاری شد و حضرت خیر الانام علیه افضل التحیة و السلام را بخواب دید و عافیت خواست پس جناب رسول مقبول بدست مبارک خود مسح فرمودند فی الفور شفا یافت صبح گاه براے قضای حاجت خود بسوی بازار آمد و آشنای را درویشی پیش آمد و گفت میخواهم از تو اصغاے قصیده که در مدح رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گفته شیخ گفت قصائد بسیار و اشعار بیشمار در مدح حضرت سید الابرار گفته ام شنیدن کدام قصیده منظور میداری درویش گفت قصیده که مطلع آن أمن تذکر جیران بذی سلم است شیخ باستماع این کلام در تعجب ماند چرا که احدے را ازین قصیده اطلاع نبود گفت ای برادر از کدام کس این قصیده را شنیده درویش گفت شنیده ام این قصیده

را در شب که تو در منام بحضور سرور انام صلعم می خواندی و نبی صلعم متوجه شد
و حضرت حق تعالی ترا شفا بخشید پس ناظم درویش را بمکان خود آورد
و آن روز قیام کنانید و نوشته داد قصیده را بدرویش بعد سماع آن شایع و ذایع
ست شد فضل و برکت قصیده و مردم به برکت این قصیده از امراض شدید
سیما از مرض رمد و اوجاع عیون شفا یافتند روایت است که صاحب بهاء الدین
وزیر سلطان مصر الملک الظاهر نذر کرد که نخواهم شنید این قصیده متبرکه را اگر
استاده و سر برهنه لتعظیم شانها و رفعت مکانها و مرویست که سعد الدین
الفارقی پیش وزیر موصوف عزت گرامی داشت ناگاه بعارضهٔ رمد مبتلا شد
و نابینا گردید شبی در خواب دید که قائلی میگوید برو بخدمت بهاء الدین و بگیر
قصیده برده را و بنه بر هر دو چشم خود چون صبح کرد بحضور وزیر رفته خواب
را بوزیر ظاهر کرد و قصیده را گرفته بخانهٔ خود آمد و بحسن عقیدت و خلوص نیت
خواند و بر هر دو چشمهای خود نهاد فی الحال شفا یافت انتهی ما ذکره الابرقوهی
و علامه فضل الدین روزبهان در شرح خود از مصنف نقل کرده که فضائل و
برکات این قصیده بسیار اند یکی ازان اینکه نه سوزد خانه که دران این
قصیده باشد و نه گردد سارق گرد متاع ما دامیکه این قصیده متبرکه دران
باشد و اصل نام این قصیده از مصنف **الکوکب الدریه فی مناقب**
خیر البریه ست و اما تسمیه مستعارت آن به برده آنست که اکابر و اعیان آن

بوجه تعظیم و جلالت شان این قصیده را در برده می نهادند و بر سر می داشتند
و برده بالضم بمعنی جامه مخطط کذا فی القاموس و بعضی گفته اند که ناظم را بجمله این
قصیده برده مرحمت شد هذا ترجمة ما قاله محمد هاشم بن عبد الغفور بن عبد الرحمن
السندی التتوی فی رسالته الموسوم به بسط البرده الذی ناظم البرده علی
سبیل التلخیص و رموز مقرره کتاب اینست میم اشاره ست از منتخب
اللغات و صاد از صراح و غین از غیاث اللغات و قاف از قاموس
نون از نهایه جزری و کاف از کنز اللغات و میم نون از منتخب فی لغة
العرب **فصل اول** بعضی گفته اند که جمله بیت این قصیده متبرکه یکصد
و شصت اند و این ابیات ثلثه را الحاق گفته اند هر سه بیت مختلف فیه ولا اعادتک

لِی عَبْرَةٌ وَضَنیً * ذِکْرَی الْخِیَامِ وَذِکْرَی سَاکِنِی الْخِیَمِ * حَتّٰی اِذَا
طَلَعَتْ فِی الْکَوْنِ عَمَّ هُدَاهُ * مَا الْعَالَمِیْنَ وَاَحْیَتْ سَائِرَ الْاُمَمِ
وَالْاٰلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِیْنَ لَهُمْ * اَهْلِ التُّقٰی وَالنُّقٰی وَالْحِلْمِ وَالْکَرَمِ

بعضے گفته اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و یک بیت اند و دو بیت یعنی
وَلَا اَعَادَتْکَ الخ و حَتّٰی اِذَا طَلَعَتْ الخ را الحاق گفته اند و بعضی گفته
اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و سه بیت هستند یعنی هر سه بیت مذکوره
بالا را اصلی خوانده اند ما قاله الفاضل السندی فی رسالته **فصل دوم** اشعار که
در الحاق آن اختلاف ست سوائے اشعار خطبه مفقوده هستند که هم اشعار خطبه

درین مقام مذکور میشوند اشعار خطبه

م الحمد لله ذي الانعام والكرم
حمدا كثيرا يوازي كثرة النعم

ثم الصلوة على مختار خلقه محمد
سيد الانبياء في النسم

لولاه ما خلق الافلاك خالقها
لولاه ما خرج الانسان من عدم

ارسله بالهدى للناس اجمعهم
ارسله ربه بالعلم والحكم

بنوره فتح البلدان قاطبة
بلطفه ملأت الآفاق والكرم

بالخلق اكرمهم باللطف اكرمه
فهو الكرامة منه من فرق الى قدم

رسولنا افصح الصنفين الحرم
بلسانه قد اوتي جوامع الكلم

له محاسن لا تحصى عجائبها
لانها قطرات اليم والديم

له على امته مطلبات ظلمت
كثير حق له حقت على الامم

صلوا عليه كما صلى الاله له
وسلموا سرمدا للشافع الامم

اللهم صل على محمد وعلى اله
واصحابه ابدا بالفضل والكرم

آمين يا ربنا ما دام نازلة
اجابة وجبت الدعوة النعم

صلى الاله على المبعوث للامم
محمد سيد العرب والعجم

وعلى من صحبي بكر الورى
من صاحب رجا في هذه الكلم

حارت عقول الورى في كنهه فكت
فيمعانيها التيسير للحكم

فما اتيت بسيدا من حقائقها
ولا قربيا اليها غير منفحم

[illegible]

تكون بمشيتها آثار سحب بها   فيطلع المحو منها الاثر في اللقم
لما اشتكت واقعة الشطاء قال لها   على الكرى او الضراب النهل للسجم
فادنت الارض من زرق امانتها   باذن خالقها للناس في النعم
والبست بعد الاولى سندس بردتها   عما يمار رؤس الهضب والاكم
فالشغل باستمة غلو قلادتها   من البهاد حلى الانهار والعنم
وفارق الناس داء القحط وانبعثت   وفي المكارم نفس الشكر والكرم
اذا استمعت آثار النبي فقد   الحقت منجما منها بمنتجم
قل المحاول يساوي في مراتبه   هي المواهب لم اشرح لما رقمي
فلا تقل يا اذا انك حسدتنا   فما يقال بفضل الله ذا بكم
لولا النيابة كان الناس في همم   حتى سواء فتى ونطق كذي بكم
ان قام في جامع الهيجاء خاطبهم   تضامت منه طرفا صمة القمم
لم يبق بعد رسول الله مولاها   بلوى البر ولا الضرار من حجم
اياته القرء لا تخفى على احد   بين منها العدل من الناس ابهم
ثم الرضا عن ابي بكر وعن عمر   وعن عثمان وعن علي ذي الكرم
فاغفر لناشيها واغفر لسامعها   سألتك اللهم يا ذا الجود والكرم

این قصیده مدحیه را استاد ما مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی ... الحق قدس الله ...
هذا ما قاله الفاضل السعدی فی رسالته فصل سوم قصیده

امن تذكر جيران بذي سلم   مزجت دمعا جرى من مقلة بدم

٥١

اللغة تذکر یاد آوردن و یاد آمدن مص و هم جیران بالکسر همسایگان و یگانگان

جمع جار هم ذی سلم بکسر اول و فتح سین مهمله و فتح لام نام مقام و سلم بفتحتین

درختیست خاردار غ مزج بالضم آمیختن شراب هم دمع بالفتح و بفتحتین اشک

و سرشک ریختن هم جری و جریان ریختن آب مص مقله بالضم تمام کا

چشم با سفیدی و سیاهی غ دم بالفتح خون هم و مزجت تا فوقانی خطاب

ست جانب نفس مصنف رحمة الله علیه المعنی تو ای نفس از یاد دوستان که

مقیم اند در ذی سلم آمیختی سرشک را که روان گشت از کاسه چشم با خون

ام هبت ـــ الریح من تلقاء کاظمة ۞ و اومض البرق فی الظلماء من اضم

اللغة هبوب بالضم وزیدن باد هم ریح بالکسر باد هم تلقا بالکسر جانب

هم کاظمه نام موضعیست در بادیه بمقدار سه فرسخ از بصره هم و مض و میض

و مضان درخشیدن برق سبک آنکه پراگنده شود در هوا گک مص برق

بالفتح درخشیدن برق هم ظلما بالفتح شب تاریک و تاریکی هم اضم بالکسر

و فتح ضاد نام کوهیست در زمینی که در مدینه معظمه واقع شده هم المعنی یا وزید باد

از جانب کاظمه یعنی از کوی دوست یا درخشید برق در شب تاریک از اضم

حاصل اینکه سبب بکا و گریه تو یا اشک های مختلط با خون یا تذکر اصحاب و احباب

ست که بودند با تو و بودی تو با ایشان در ذی سلم یا هبوب ریح ست یا درخشیدن

برق ست از جانب خانه حبیب فما لعینیک ان قلت اکففا همتا

وما لقلبک ان قلت استفق یهم اللغة عین بالفتح چشم
هم قول بالفتح گفتن هم کف بالفتح و تشدید فا پنجه و باز ایستادن و باز [illegible]
کردن هم همی بالفتح ریختن آب روان از جای بلند هم و در صراح بمعنی [illegible]
روان شدن آب نوشته قلب بالفتح دل هم استفاقه بهوش آمدن هم
یهیم بالفتح شیفته و سرگشته شدن در عشق هم المعنی پس چیست مر چشمهای ترا
اگر گوئی که باز ایستید از گریستن گریان می شود و چیست دل ترا اگر گوئی که بهوش آی
شیفته و سرگشته میشود و حاصل آنکه ناظم رحمة الله علیه نفس خود را تعجبا میگوید
که نصیحت در دل و چشم اثر نمیکند بلکه ضد آن می پذیرد یعنی اگر چشم را منع گریه نصیحت
کرده میشود زیاده می گرید و قلب را اگر حکم باستفاقه نموده میشود زیاده سرگشته
عشق میشود و ایحسب الصب ان الحب منکتم ما بین منسجم منه و مضطرم سـ۵
اللغة حسبان بالکسر پنداشتن هم صب بالفتح و تشدید با عاشق
هم حب بالضم دوستی هم کتم و کتمان پوشیده داشتن هم سجوم پنهان
و سجام روان شدن اشک انسجام [illegible] هم اضطرام زبانه زدن آتش
هم المعنی آیا می پندارد عاشق که دوستی پوشیده و پنهان شود [illegible]
چشم گریه کننده و آتش دل سوزنده حاصل آنکه ظن عاشق در آنکه عشق پنهان
بودن با چشم گریه کننده و قلب مضطرب غلط است لولا الهوی لم ترق شـ۵
دمعا علی طلل ولا ارقت لذکر البان والعلم اللغة هوا

داشتن هم اراقه ریختن آب ومانند آن هم طلل بفتحتین اثر سرائی وجای
خراب شده ص ارق بفتحتین بیخواب شدن و بیخوابی هم بان درختیست
که قد خوبان را بدان تشبیه کنند هم علم بفتحتین کوه هم المعنی اگر نبودی
عشق تو ریختی تو اشک را بر آثار وجاهای باقی مانده احباب و نه بیدار شدی بیاد
کردن اشجار که قد خوبان را بان تشبیه کنند و کوه که قدم معشوق بران گذشته
حاصل آنکه اگر هوا وعشق مسلط نمی بود گریستی بر آثار وجاهای باقیمانده دیار احباب
که آن محل سکون وجلوس اوشان بود فَكَيْفَ تُنْكِرُ حُبًّا بَعْدَ سـ۵
مَا شَهِدَتْ بِهِ عَلَيْكَ عُدُوْلُ الدَّمْعِ وَالسَّقَمِ اللغت شهادت گواهی راست
دادن هم عدل داد و داد دهنده و شایسته گواهی دادن رجال عدول
ص سقم بالضم وبفتحتین بیماری هم المعنی چگونه انکار میکنی عشق را بعد
ازان که گواهی راست دادند بر محبت بر تو گواهان شایسته اشک و بیماری
وَاَثْبَتَ الْوَجْدُ خَطَّيْ عَبْرَةٍ وَضَنًى مِثْلَ الْبَهَارِ عَلٰى خَدَّيْكَ وَالْعَنَمِ شـ۵
اللغت وجد بالفتح اندوهگین شدن ص خط بالفتح وتشدید طا معروف
ست هم عبره بالفتح اشک ق ضنى بالقصر بیماری ص بهار بالفتح
گلیست خوشبو زرد که انرا عین البقر گویند هم خد بالفتح والتشدید رخسار
هم عنم بفتحتین درختیست در زمین حجاز که بارش سرخ رنگ میباشد و تشبیه
میدهند بان انگشت خضاب کرده را هم وفی الصراح بنان معنم انگشت

رنگ کرده المعنی و بعد از آن که ثابت کرده اند عشق دو نشان یکی
اشکباری دوم لاغری را مثل زردی چهره و رخسار تو و سرخی اشک و حاصل
این هر دو شعر اینکه بحالت بودن اشک و جاری و زردی رخسار و سرخی اشک
۸ انکار از محبت نمی شود نَعَم سَرَیٰ طَیفُ مَن اَهویٰ فَاَرَّقَنِی
وَالحُبُّ یَعتَرِضُ اللَّذّاتِ بِالاَلَمِ لغت نعم بفتحتین وسکون
آخر آری و تصدیق وجواب استفهام ص سری و سیری بشب رفتن
ص طیف بالفتح خیال یا خیال که در خواب نماید و آمدن خیال در خواب
ص وهم الهوی دوست داشتن ص تاریق بیدار کردن ص اعتراض
حایل شدن چیزی و پیش آمدن چیزی را بقصد و هم مانع شدن ص لذة
بالفتح وتشدید ذال مزه و شراب هم لذات جمع الم بفتحتین رنج و درد جمع آلام
المعنی آری شب آمد خیال محبوب پس بیدار ساخت مرا خیال آنکه عشق قطع می
کند لذات را بالم و رنج حاصل آنکه هرگاه بدلائل مصرع صدر راه فرار باقی نماند
۹ پس مصنف رحمة الله علیه اقرار عشق نمود یَا لَائِمِی فِی الهَویٰ
العُذرِیِّ مَعذِرَةً مِنِّی اِلَیکَ وَلَو اَنصَفتَ لَم تَلُمِ لغت
لوم نکوهیدن و سرزنش کردن هم عذر بالضم بسکون بهانه و معذور داشتن
معذرة بکسر الذال و عذری و معذره اسم فی العذر یعنی بهانه قبیله از یمن
ص وقوله الهوی العذری محبت که صاحب آن معذور است بسبب

یا عذری منسوب باشد به بنی عذره که قبیله ایست از یمن اهل آن رقاق
القلب عاشق میشوند و از فرط حرارت عشق و فور محبت میسوزند ص انصاف
عذل ق المعنی ای ملامت کننده من در عشق که معذور هستم به وقوع
آن یا همچو رجال بنی عذره غلبه عشق میدارم به پذیر عذر من و معذور دار مرا از
سرزنش و نکوهیدگی و اگر داد انصاف دهی ملامت نکنی مرا حاصل اینکه در
عشق زمام اختیار از دست عاشق رفته است ناصحین او را از پند و وعظ
معذور دارند عَدَتْكَ حَالِي لَا سِرِّي بِمُسْتَتِرٍ عَنِ الْوُشَاةِ وَلَا دَائِي بِمُنْحَسِمِ شله
اللغت عدو بالفتح در گذشتن از چیزی هم سر بالکسر و تشدید را آنچه
پوشیده شود و هم استتار در پرده داشتن هم وشاة بالضم واو و تخفیف
شین و تاء فوقانی سخن چینان و غمازان و داء بمد بیماری هیچ داشتی چنانکه
انفعال منحسم قاطع شده و انحسام قطع شدن حسم بریدن ص المعنی
تجاوز کرده از تو حال من و نیست راز من پوشیده از سخن چینان و نیست
درد من منقطع شونده حاصل اینکه یعنی عشق من تجاوز کرده از تو نیست راز
من پوشیده از غمازان و نیست درد من جدا شونده مَحَضْتَنِي
النُّصْحَ لَكِنْ لَسْتُ أَسْمَعُهُ إِنَّ الْمُحِبَّ عَنِ الْعُذَّالِ فِي صَمَمِ اللغت لله
محض دوستی خالص کردن ص نصح بالضم پند دادن و نیک خواستن
هم عذال بالضم و تشدید ذال ملامت کنندگان جمع عاذل هم صمم بفتحتین کری

هم المعنی براه خلوص کردی تو مرا نصیحت نمی شنیدم که نشنوم هم نصیحت ترا بتحقیق محب از ملامت کنندگان و کری است حاصل آنکه چون ناصحان بنصائح و وعظ پرداختند مگر بوجه آنکه محب از غلبهٔ عشق کور و کر می باشد نصیحت کسی او را سود ندارد

إِنِّي اتَّهَمْتُ نَصِيحَ الشَّيْبِ فِي عَذَلٍ وَالشَّيْبُ أَبْعَدُ فِي نُصْحٍ عَنِ التُّهَمِ سلّه

اللغت اتهام بالکسر وتشدید تا تهمت نهادن هم نصح نصیحت کننده هم شیب بالفتح موی سفید و سفیدی موی و پیری هم و هم عذل بفتحتین نکوهش و ملامت هم ابعد بالضم دوری ضد قریب هم تهم بالضم و فتح ها تهمت ها جمع تهمت هم المعنی بدرستیکه من تهمت نهادم نصیحت کنندهٔ خود را که پیری است در ملامت کردن خود حال آنکه پیری دورتر است در نصیحت کردن از تهمت ها حاصل آنکه هرگاه نصیحت شیب که بهترین ناصح است در ترک عشق قبول نکنیم پس چگونه نصیحت تو ای ناصح پذیرا دارم

فَإِنَّ أَمَّارَتِي بِالسُّوءِ مَا اتَّعَظَتْ مِنْ جَهْلِهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ سلّه

اللغت امر فرمودن اماره امر بابطل فرماینده هم سوء بالضم بدی هم اتعاظ بتشدید تا پند گرفتن هم جهل بالفتح نادانی و نادانستن هم نذیر بیم کردن و ترساننده هم هرم بفتحتین پیری بکسر امر و سخت پیر هم المعنی بتحقیق که نفس فرمان دهنده به بدی پند نگرفت از نادانی خود از ترسانندهٔ

که او پیری و ضعیفی است ولا أعدّت من الفعل الجميل قرى
ضيف ألمّ برأسي غير محتشم اللغة اعداد بالکسر ساختن و آماده کردن
جمیل نیکو قری بالکسر مهمانی و مهمان ضیف بالفتح مهمان و
مهمانان مفرد و جمع آمده و مهمان داشتن کسی را الم الماما فرود آمدن
احتشام شرم داشتن و ضد او نه محتشم شدن المعنی نکرد آماده
نفس از فعل نیکو مهمانی مهمان عظیم الشان نزد خدا تعالی که آمد بر سر من حالا که
غیر حضر است نزد من لو کنت اعلم انی ما اوقره کتمت
سرا بدا لی منه بالکتم اللغة توقیر بزرگ داشتن بدو پیدا و ظاهر شدن
چیزی که پیشتر ظاهر نشده باشد کتم بالفتح گیاهی است که بدان خضاب
کنند المعنی اگر بیدانستمی که تحقیق من بزرگ نخواهم داشت آن
مهمان را هر آینه پوشیدمی رازی را که ظاهر شد بر من یعنی موی سپید حاصل بر سبب آنکه
نفس اماره از نادانی خود نصیحت شیب قبول نکرد و او را معزز و محترم ندانست
اگر کاش بیدانستمی که از من تعظیم پیری به ترک عشق نخواهد شد هر آینه اخفا
می کردم اثر او که پوشیده بیدانستم اثر او یعنی سپیدی من لی بردّ جماح
من غوايتها كما يردّ جماح الخيل باللجم اللغة رد بالفتح و تشدید دال باز گردانیدن
و باز گشتن و باز آوردن جماح بالکسر سرکشی کردن اسپ غوایه
گمراهی لجم جمع خیل بالفتح سواران و اسپان و این جمعی است که واحد ندارد

و بعضے جمع آن جنول گفته اند ع لجم بضمتین جمع لجام بالکسر [illegible]
فی المعنی کیست باز گرداننده سرکشی نفس سرکش من از گمراهی او چنانکه باز
داشته میشود سرکشی کردن اسپ از لجامها درین بیت تشبیه نفس با اسپ
سرکش است حاصل آنکه نیست کسی باز دارنده نفس سرکش من لهذا [illegible]
مشغول علم مرا خستم فَلَا تَرُمْ بِالْمَعَاصِي كَسْرَ شَهْوَتِهَا إِنَّ
الطَّعَامَ يُقَوِّي شَهْوَةَ النَّهِمِ اللغت روم بالفتح جستن هم معاصی جمع
کسر شکستن هم شهوة بالفتح آرزو و شوق نفس بطرف حصول لذت
و منفعت و معنی مطلق آرزو و خواهش خواه از روی طعام باشد خواه از روی
جماع ع نهم بفتحتین اشتهای طعام شدن و سخت حریص شدن بطعام
و بکسر ها حریص بطعام هم المعنی پس مجو و قصد مکن بارتکاب معاصی
شکستن آرزوی نفس را تحقیق طعام قوت میدهد آرزوی اشتهای طعام را مر
شخص سخت حریص بطعام را حاصل آنکه یعنی گمان مبر که از کثرت معاصی
نفس منکسر خواهد شد چرا که نفس مثل شخص حریص الطعام است چون طعام زیاد
بیند حرص او بر خوردن زیاده شود همچنان نفس از کثرت معاصی منکسر و محترز
از ذنوب نخواهد شد بلکه زیاده تر بر ارتکاب آن آماده خواهد بود وَالنَّفْسُ
كَالطِّفْلِ إِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلَى حُبِّ الرَّضَاعِ وَإِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ اللغت طفل بالکسر کودک
مردم واحد و جمع ص اهمال فرو گذاشتن چیزے را بخود ص شب

بالفتح والتشدید با جوان شدن هم رضاع بالفتح و بالکسر شیر مکیدن تجسیم هم
فطم بالفتح و فطام بالکسر باز داشتن کودک را از شیر حاصل المعنی نفس مانند
طفل است اگر بگذاری آنرا بر حال خود جوان میشود بر خوردن شیر و اگر باز داری
آنرا از شیر خوردن باز ماند از آن و در تشبیه نفس با طفل شیر خواره اشاره است بانکه
اگرچه نفس اماره بالسوء است در اصل خلقت مگر همچو طفل قابلیت و استعداد
اصلاح و تعلیم میدارد او را جانب اعمال صالحه متوجه کن فَاصْرِفْ ه
هَوَاهَا وَحَاذِرْ أَنْ تُوَلِّيَهُ إِنَّ الْهَوَىٰ مَا تَوَلَّىٰ يُصْمِ أَوْ يَصِمِ الصرف
بالفتح گردانیدن هم حذر بفتحتین و بالکسر مع سکون الوسط پرهیز کردن هم
تولیه والی گردانیدن و حمل دادن بر کسی هم اصماء رسانیدن تیر بصید و
کشتن یقال صمی الصید یصمی اذا ماته وانت تراه حی یصم بضم یای تحتانی
و سکون صاد مهمله مضارع است از اصماء صمم بالفتح عار و عیب هم یصم بفتح یای
تحتانی و کسر صاد مهمله مضارع است از آن و در یصم یصم تجنیس خطی است
المعنی باز دار خواهش نفس را و پرهیز کن از آنکه حاکم گردانی هوای نفس را
بر خود بدرستیکه هوا چیزیرا اگر حاکم میشود هلاک خواهد کرد یا عیب در دنیا و آخرت
خواهد آورد حاصل آنکه نگاه دار نفس مثل شخص حریص الطعام و الشرب است پس
نفس را از هوای آن باز دار وَرَاعِهَا وَهْيَ فِي الْأَعْمَالِ سَائِمَةٌ ه
وَإِنْ هِيَ اسْتَحْلَتِ الْمَرْعَىٰ فَلَا تُسِمِ المراعاة نگاه داشتن هم اعمال جمع

عمل سوم چریدن ص استحلت شیرین آمدن بذائقه هم مرعی بالفتح چراگاه گیاه سبز هم اسامت بالکسر چرانیدن هم المعنی نگاه دار نفس را در حالیکه نفس در اعمال صالحه چرنده است و اگر نفس شیرین پندارد چراگاه پس چریدن مده یعنی در حالیکه نفس در اعمال صالحه متوجه است پس دران هنگام نیز از شیطنت آن غافل مشو

كَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً مِنْ حَيْثُ لَمْ يَدْرِ أَنَّ السَّمَّ فِي الدَّسَمِ

اللغت تحسین آراستن و نیکو کردن و به نیکوی نسبت کردن ص لذة بالفتح و تشدید دال مزه هم مرء مرد و بضم المیم لغة فیه ص درایت بالکسر دانستن ص سم بالفتح و تشدید میم زهر دادن و زهر در طعام کردن هم دسم بفتحتین چربی و چرب شدن بفتح دال و کسر سین چرب شدن هم المعنی بسا آراسته کرد نفس آراسته ساخته است برای مرد لذتی را که قاتل است باین طور که نمیداند مرد که سم در طعام چرب آلوده است حاصل اینکه بسیار اوقات انسان شهوات نفس را اینچنین میپندارد و از شادی در ترکیب آن میگردد و حالانکه در ارتکاب آن ضرر ظاهر است

وَاخْشَ الدَّسَائِسَ مِنْ جُوعٍ وَمِنْ شِبَعٍ فَرُبَّ مَخْمَصَةٍ شَرٌّ مِنَ التُّخَمِ

اللغت خشیة بالفتح ترسیدن هم دسائس جمع دسیسه بمعنی امر پوشیده جوع بالضم گرسنگی و گرسنه شدن هم شبع بالفتح سیری و سیر شدن از طعام و بالکسر آنقدر طعام که سیر کند و بالکسر و فتح با سیری و مقدار سیری از طعام هم مخمصه گرسنه شدن ص تخمه بضم اول

و بفتح ثانی ناگواری و ناگوار شدن طعام هم تخمه جمع المعنی بترس از حیلهای
نفس که حاصل آید از گرسنگی و سیری بسبب آنکه گرسنگی بحد رسد از سیری یا خوردن
طعام بر طعام و بلاهای نفس در جوع که بدتر است از تخمه حال آنکه در حالت شدت جوع
کلمات کفر بر زبان می آید کما قال علیه السلام کاد الفقر ان یکون کفرا و بلاهای
نفس در سیری آنکه کسالت افزاید بسبب تشویش باطن و باعث قسوت قلب
شده آید حاصل آنکه بترس از افراط و تفریط در اکل و جوع **وَاسْتَفْرِغِ**
الدَّمْعَ مِنْ عَيْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ مِنَ الْمَحَارِمِ وَالْزَمْ حِمْيَةَ النَّدَمِ استفراغ
خالی کردن معده از افزونی یا امتلاء پر شدن هم حرام نا بایست ضد
حلال من محارم جمع حرام علی خلاف القیاس **قد امتلأت من**
المحارم اشاره است بروایت ابی هریره رضه و زنا العین النظر
لزوم بالضم لازم بودن چیزی را یقال لزمت الشیء و لزمت به لازمة لزاما و ملازمة
حمیة و حموة بالکسر پرهیز کردن بیمار از چیزی که او را زیان دارد هم
ندم بفتحتین پشیمانی و پشیمان شدن هم المعنی بریز اشک را از چشمیکه پر شده
است از دیدن محارم و آثام و ملازم شو پرهیزگاری و اجتناب معاصی را یعنی که
خالی کن چشم را که از دیدن محارم و آثام پر شده است
از آنجا که نسبت چیزی مزیل نجاست چشم گریه است چنانکه در آثار آمده ان بکاء
علی خوف عمر رضه خطان السودان من کثرة البکاء **وَخَالِفِ النَّفْسَ**

و الشیطان واعصهما وان هما محضاک النصح فاتهم اللغة خلاف مخالفت وناسازگاری
کردن هم عصیان بالکسر بی فرمانی کردن خلاف طاعت ص المعنی
مخالفت کن نفس وشیطان را وبی فرمانی کن ان هردو را اگر آن هردو
خالص کنند ترا نصیحت پس متهم دار قول ایشان را یعنی دروغ دان ایشان را
٥ از ظاهر ایشان نصیحت واخلاص یعنی بر نصیحت وخلوص ایشان ولا تطع منهما
خصما ولا حکما فانت تعرف کید الخصم والحکم اللغة اطاعت فرمان
بردن عرفان شناختن کید بالفتح مکر وحیلت خصم بالفتح دشمن ج
خصوم حکم بفتحتین میانجی وحکم کننده وداور وتمیز کننده نیک از بد ص ولا در لا حکما
زائد است چرا که نهی واقع است وخصم نفس است وحکم شیطان است یا عکس
معنی الکلمه المعنی فرمانبرداری مکن از ان هردو خواه خصم اند خواه حکم پس تو
میدانی مکر وحیله خصم وحکم یعنی فرمانبرداری نفس وشیطان مکن چرا که مکر وحیله نفس
٦ وشیطان را خوب میدانی استغفر الله من قول بلا عمل
لقد نسبت به نسلا لذی عقم اللغة استغفار آمرزش خواستن هم قول
بالفتح گفتن وگفتار هم عمل بفتحتین کار کردن ص نسبت بالکسر منسوب شدن
نسبت کردن هم نسل بالفتح فرزند هم عقم بالضم نازاینده از مرد وزن هم رجل عقیم
وامراة عقیم والجمع عقم بضمتین والسکون ص المعنی آمرزش می خواهم
از گفتار بی کردار زیرا که تحقیق نسبت کردم من بان قول بلا عمل فرزند

مرا امر کردیکه صاحب زوجات عقیمات ست و درین بیت تعلیق بالمحال است
یعنی نسبت داده مصنف رحمة الله علیه قول بلا عمل را با فرزند از رجل صاحب
زن عقیمه یعنی چنانکه از زن عقیمه توالد و تناسل محال است همچنان از قول
بلا عمل تاثیر محال است وَأَمَرْتُكَ الْخَيْرَ لٰكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهِ وَمَا
اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ : اللغت ائتمار با یکدیگر مشورت کردن و فرمان
بردن هم استقامت راست شدن و راست ایستادن هم المعنی
حکم کردم من ترا به نیکویی لکن خود فرمان نبردم بآن خیر و مستقیم نشدم
پس نیست قول من برای تو که براستی آر و یعنی قول و فعل بلا عمل هیچ
اثر ندارد وَلَا تَزَوَّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً وَلَمْ أُصَلِّ سِوَى فَرْضٍ وَلَمْ أَصُمِ
اللغت تزود توشه برگرفتن هم موت مرگ و مردن ص نفل و نافله
عطیه و عبادتی که واجب نبود و سنة نافلة الصلوة ص صلوة نماز و
دعا از بنده و رحمت از خدای تعالی و درود بر رسول و فرشتگان ص
و در شرع عبارتست از افعال معلومه و ارکان مخصوصه فرض فرموده
خدای تعالی از نماز و روزه و زکوة ص صوم روزه داشتن
ص و در شرع عبارت ست از ترک اکل و شرب و جماع
و روزا المعنی توشه برنگرفتم پیش از مرگ نماز نافله را و نماز نگزاردم غیر صلوة
فریضه و روزه نداشتم غیر صوم فرض حاصل اینکه غنیمت ندانستم حیات

پنجروزہ را ونگردم دران چیزے کہ بدرجۂ عالی رساند وآن نوافل ست کہ عبد را
بمقام محبت میرساند ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْیَی الظَّلَامَ اِلٰی اَنِ اشْتَکَتْ
قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمِ اللغت ظلم مظلمہ بکسر اللام ستم کردن واصلہ وضع
الشیٔ فی غیر موضعہ ص سنت بالضم وتشدید نون مفتوح بمعنی راہ وروش
وعادت وباصطلاح فقہ آنچہ پیغامبر صلعم وصحابہ بران عمل کردہ باشند وامریکہ
پیغامبر صلعم انرا ہمیشہ کردہ باشند مگر در عمر خود یک دو بار بقصد ہم ترک کردہ باشند
از منتخب ولطائف وصراح کذا فی الغیاث احیاء بالکسر زندہ کردن ص
ظلام بالفتح تاریکی اول شب ص اشتکاء گلہ کردن ص قدم بفتحتین پای
پیش پاے ص ضر بالضم گزند وسختی ص ورم بفتحتین آماس آماسیدن
ص وظلام اینجا کنایہ از سواد لیل واحیی الظلام کنایہ از قیام لیل است
المعنی ترک کردم سنت کسے راکہ زندہ کردہ است شبہای تاریک را بقیام
وراداے عبادت نافلہ تا آنکہ شکایت کرد ہر دو قدم مبارک وی گزند را
کہ حاصل آمد از ورم یعنی جناب رسول مقبول صلعم در شب چندان نماز میگزاردند
ومداوست در قیام می فرمودند کہ پای مبارک واطہر وی ورم نمودند پس سورۂ طٰہٰ
بجہت تخفیف وی ودر اجتہاد نازل گشت حاصل آنکہ ترک قیام لیالی نمودم
واین شعر محل اجابت دعاست کہ در خاتمہ کتاب مذکور ست وَشَدَدْتُ
مِنْ سَغَبٍ اَحْشَاءَہٗ وَطَوَیٰ تَحْتَ الْحِجَارَةِ کَشْحًا مُتْرَفَ الْاَدَمِ اللغت

شدّ بالفتح والتشدید دال استوار کردن هم سغب بفتحتین گرسنه شدن
وگرسنگی هم احشاء بالفتح آنچه در شکم باشد از دل وجگر وسپرز و مانند آن جمع حشا
هم طی بتشدید یا پیچیدن هم وطوی کشحه اذا عرض صـ حجاره بالکسر سنگها
جمع حجر هم کشح بالفتح از کمر تا استخوان پهلو بفارسی تهیگاه گویند هم مترف
بالضم تازگی از نعمت کسی را صـ ادم بهم روی پوست آدم ادیم جماعت
صـ قوله مترف الادم معناه لین الجلد المعنی ترک کرد هم سخت کرد محکم
بست از گرسنگی رودهای شکم خود را و پیچید زیر سنگها پهلوی نازک جلد خود را
برای صبر از جوع و چون در بین بیت ایهام هست باینکه شاید فقر و فاقه حضرت
اضطراری هست پس دفع کرد آنرا بقول خود وراودته الخ وراودته

الجبال الشم من ذهب عن نفسه فاراها ایما شمم

رود رفتن و آمدن صـ شم بالضم وتشدید میم چیزهای بلند جمع اشم هم
ودیدانیدن صـ شمم بفتحتین بلندی کوه و بلندی هم المعنی اد ورغلت کردند
بسوی پیغمبر صلعم کوهها بلند که از زر بوده از ذات نبی صلعم پس دید آنرا
وبعلو همت خود گفت که بیت این بلندی این کوهها زیر پی حضرت
آمدند قبول نفرمود مگر جناب والا ایشان التفات نظر نمود و در لفظ مراودت
اشاره هست باینکه علیه السلام مثل یوسف و جبال مثل زلیخا یعنی چنانکه
حضرت یوسف علیه السلام از تمنا و محبت زلیخا محفوظ ماند همچنان از تمنا و محبت

جبال [illegible] حضرت [illegible] اند وَاَکَّدَتْ زُهْدَهٗ فِیْهَا ضَرُوْرَتُهٗ
اِنَّ الضَّرُوْرَةَ لَا تَعْدُوْ عَلَی الْعِصَمِ اللغت التاکید و التوکید استوار کردن
هم زهد بالضم خواهش نه نمودن بلذات دنیا غ ضرورت بفتح حاجت و حاجت
غ عدوان بالضم از حد درگذشتن و ترک کردن هم عصمت بالکسر نگاه داشتن از
و باز داشتن هم عصم بالکسر و فتح صاد مهمله جمع عصمت هم المعنی
محکم و استوار کرده است اعراض وی از دنیا حاجت او تحقیق حاجت غالب
نمی آید بر عصمتهای انبیا که در حق انبیاست وَکَیْفَ تَدْعُوْ
اِلَی الدُّنْیَا ضَرُوْرَةُ مَنْ لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْیَا مِنَ الْعَدَمِ اللغت دعوة بالفتح خواندن
بسوی طعام هم خروج بالضم بیرون آمدن و بیرون رفتن هم دنیا اینجهان
غ عدم بفتحتین نیستی هم المعنی چگونه نخواند بسوی دنیا حاجت کسی که اگر نبود
آفرینش وی منظور حکمت الهی نیامدی دنیا از کتم نیستی بفضای هستی حاصل
اینکه چون سبب آفرینش دنیا ذات پاک است پس چگونه بسوی او متوجه نشود
مُحَمَّدٌ سَیِّدُ الْکَوْنَیْنِ وَالثَّقَلَیْنِ وَالْفَرِیْقَیْنِ مِنْ عُرْبٍ وَّمِنْ عَجَمِ
اللغت محمد هو الذی کثر خصاله المحمودة هم و اینجا مراد اسم محمد صلعم است سید
بالفتح و تشدید یای تحتانی مکسوره پیشوا هم کونین دنیا و آخرت غ ثقلان بفتحتین
انس و جان هم فریق گروه هم المعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
پیشوای هر دو جهان و انس و جان و دو گروه از مردم که عرب و عجم است ای

ش ۳۵ شعر بعمل اجابت دعا است که در خاتم الکتاب مرقوم است نبیُّنا
الآمرُ الناهی فلا احدٌ ابرَّ فی قولِ لا منه ولا نعمِ اللغة نبی خبر دهنده
و شریعت بخلق و پیغمبر هم آمر فرماینده ناهی بازدارنده بر بفتح الیاء و ضمها
الصدق والصدق فی الیمین ق ابر راست گوتر و مراد از لا در قول
مصنف رحمة الله علیه لا منه لفظ است و لا آلت نفی زاید است و مراد از نعم
امر است المعنی پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرماینده است و بازدارنده است
پس نیست کسی راست گوتر زیاده ازو در قول نفی و امر یعنی پیغمبر ما صلعم امر
کننده است خلق را بکتاب و سنت و بازدارنده است از منهیات و منکرات
و خلائق مامور اند با متثال امر و نهی او هر آنچه فرماید بر آن عمل واجب است
ش ۳۶ مثل او کسی در فرمودن و منع کردن صادق القول نیست هو
الحبیبُ الذی تُرجی شفاعتُه لکلِّ هولٍ من الاهوالِ مقتحمِ اللغة
حبیب دوست و محب و محبوب هر دو را میگویند هم رجا بفتح اول و مد
الف بهمزه امید و امید داشتن ع شفاعت خواهش کردن هول بفتح اول
بالفتح ترسانیدن هم اهوال بالفتح جمع بمعنی ترسها هم اقتحام بالکسر حرف
چهارم حاء مهمله در آمدن بچیزی و ستم کردن و خوار داشتن هم المعنی آن محبوب است
که امید داشته میشود شفاعت او در هر خوف از خوفهای که هلاک خوار کننده است حاصل آنکه امیدوار
شفاعت آنحضرت جن و انس اند از خوفهای دائمی قیامت که پیش آینده است از هول و فزع و عقاب

ش ۳۴ این شعر تعلیل رجا یافته دعاست یعنی بدان انشاء الله کتاب باب حیست دَعَی

إِلَى اللهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ ۔ مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلٍ غَيْرِ مُنْفَصِمِ اللغت

استمساک چنگ در زدن هم حبل بالفتح رسن انفصام بفا و صاد شکسته

شدن هم در اعتبار لفظ و معنی اتباع است بآیه کریمه اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ

دَاعِيًا وَادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ المعنی خواند خلق را از جن و انس بسوی

خدا پس چنگ زنندگان بآن دعوة چنگ زنندگان اند برسنیکه نیست شکننده

حاصل آنکه هر که بخبر موده رسول مقبول عمل کرد و دعوة او را قبول کرد پس

دست زد برسن غیر منفصم و درین بیت اقتباس است از آیه کریمه فَمَنْ يَّكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ

وَيُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا

اکنون شروع کرد مصنف رحمة الله علیه در بیان صفات حمیده و سجایای پسندیده

ش ۳۵ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَّفِي خُلُقٍ ۔ وَلَمْ

يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَّلَا كَرَمِ اللغت فوق نقیض تحت و برتر از یاران شدن

و مرتبه هم خلقت آفرینش و خلق آفریدن و آفریده و آفریدگان هم

خلق بضمتین و بسکون دوم خوی نیکو هم و دنو نزدیک آمدن هم بشرف

خَلق اشاره است از حسن صورت یعنی از احوال ظاهر آنحضرت صلی الله علیه

وسلم و بشرف خُلق اشاره است از حسن سیرت یعنی احوال باطن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم المعنی سبقت برد آن سرور صلی الله علیه وسلم بر سائر

انبیا علیهم السلام در حسن صورت و حسن سیرت و نیز و یکی نشدند و دیگر پیغمبران
آنحضرت را در کمال صفت علم و جلال صفت کرم یعنی آنچه در شب معراج
تقرب و علم و حکمت بحضرت عطا شد هیچ نبی را کرامت نشد وکلهم شعر
من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الدیم اللغت الناس جستن چیزی
ص و درخواستن هم غرف بمشت آب برگرفتن ص بحر دریا و جوی بزرگ
خلاف بر ص رشف بالفتح مکیدن و بفتحتین بقیه آب که در حوض مانده باشد
و مشت آنرا به تمام بمکد و فی المثل الرشف انقع ای اسکن للعطش هم دیم
دیمت بالکسر همیشه و باران که پیاپی ببارد هم دیم بکسر اول و فتح ثانی جمع
المعنی جمله پیغمبران از رسول الله صلعم درخواست کنندگان اند یکی کف
دست آب را از دریای علم و یکی قطره را از سحاب جود و سخا حضرت
صلی الله علیه و سلم که پیاپی باریده است یعنی آنحضرت صلعم بحر علم و سحاب
جود و کرم اند و به نسبت آن دیگر انبیا همچو کف آب است از بحر
وَوَاقِفُونَ لَدَيْهِ عِنْدَ حَدِّهِمُ مِنْ نُقْطَةِ الْعِلْمِ أَوْ مِنْ شَكْلَةِ الْحِكَمِ شعر
اللغت الوقف والوقوف ایستادن و ایستانیدن لازم و متعدی هم
لدی نزد ص حد بالفتح و تشدید دال حائل میان دو چیز و نهایت و کناره
چیزی ص هم نقطه بالضم خالک سیاهی و سپیدی بالعکس آن ص شکل
بالفتح اعراب دادن کتاب را ق حکم بکسر اول و فتح ثانی حکمت جمع حکمت

بالکسر یعنی دانستن حقیقت هر چیز المعنی جمله انبیاء کرام علیهم السلام ایستاده گان
نزد آنحضرت اند بحد و مرتبه خود هر یکی بنقطه از علم آن سرور کائنات در تحصیل حقایق
و معارف الهیه یا بشکل اعراب کتاب در شریعت او از اوامر و نواهی یعنی ایستاده
اند همه پیغامبران برای رعایت ادب همچو ایستادن امرا پیش پادشاه بحد و مرتبه خود
نزد آنحضرت مثل سلطان و دیگر انبیاء مثل ندما و وزرا اند که بحضور سلطان بحد و مرتبه
خود ایستاده اند **فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا** ۵۳
بَارِئُ النَّسَمِ اللغت التم تمام شدن اقبال قمر تمام ماه شب چهاردهم اص
اصطفاء برگزیدن هم بارئ پیدا کننده از خاک النسیم محرکه نفس الروح
کما النسمة محرکه و النسمة محرکه الانسان جمع آن نسیم هم المعنی پس
اوست آنکس که تمام شد خلقت او از روی حسن سیرت و حسن صورت پس
برگزید آنرا محبوب خود پیدا کننده ایشان و ارواح حاصل اینکه بعد آراسته کردن
از حسن صورت و حسن سیرت حضرت آفریدگار نبی کریم را محبوب خود گردانید **مُنَزَّهٌ** ۵۴
عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحَاسِنِهِ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ اللغت
تنزیه دور کردن و پاک کردن از چیزهای زشت هم حسن بالضم خوبی و نکوئی
نقیض قبح محاسن جمع هم جوهر گوهر هم انقسام بالکسر حصه حصه شدن و بخش
بخش شدن هم المعنی او دور است از شریک در حسن و خوبی خود پس جوهر حسن
در محمد صلی الله علیه و سلم غیر منقسم و غیر متجزی ست یعنی جمله حسن صوری و معنوی

مخصوص و منحصر بذات پاک صاحب لولاک است آنچه بدیگران رسیده از ذات او
رسیده است حکیم سنائی گوید شیوه و شکل و شمائل حرکات و سکنات همه آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری دَعْ مَا ادَّعَتْهُ النَّصَارٰى فِي نَبِيِّهِمْ
وَاحْكُمْ بِمَا شِئْتَ مَدْحًا فِيهِ وَاحْتَكِمِ اللغة دع امر بمعنی اترک صیغه خطاب
بجانب امر از ودع یدع بمعنی ترک ادعت از ادعاء بالکسر و تشدید دال بمعنی دعوی
کردن هم نصاری جمع نصران ص و آن قوم عیسی علیه السلام اند خود را
موسوم باین اسم ساختند زیرا که ادعا میکنند که ناصر حضرت عیسی علیه السلام هستیم حکم فرمودن
و احتکام حکم کردن بر سبیل مبالغه المعنی ترک کن آنچه دعوی کرده اند نصاری
در حق نبی خود و بگو در حق سرور کائنات هر چه خواهی از مدح و ستایش و حکم کن در آن هر چه
وَانْسُبْ اِلٰى ذَاتِهِ مَا شِئْتَ مِنْ شَرَفٍ وَانْسُبْ اِلٰى قَدْرِهِ مَا شِئْتَ مِنْ عِظَمِ
اللغة شرف بلندی و جای بلند و بزرگی ص قدر بالفتح مرتبه ص عظم
بکسر اول و فتح ثانی بزرگ شدن ص المعنی نسبت کن ای ملوح بسوی ذات
پاک آنحضرت هر چه خواهی از بزرگی و نسبت کن بسوی قدر و منزلت او هر چه خواهی
از عظمت و جلالت شان وی حاصل سخن و بیت اینکه چنانکه نصاری نبی خود عیسی را
علیه السلام را ابن الله گفتند اینچنین نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم مکن سوای آن
آنچه خواهی نسبت کن سوی ذات پاک وی از عظمت و جلالت شان و صفات
حمیده فَاِنَّ فَضْلَ رَسُوْلِ اللهِ لَيْسَ لَهُ حَدٌّ فَيُعْرِبَ عَنْهُ نَاطِقٌ بِفَمِ

اللغة اعراب بالکسر بیان کردن و هم ناطق سخن گویند و هم فصیح [illegible]
و اِن [illegible] بتشدید میم نیز آمده و اضافت فضل جانب رسول الله صلی الله علیه
وسلم محتمل است که اضافت مصدر باشد جانب مفعول و فاعل متروک است ای
فضل الله علیه و درین صورت اقتباس است از آیه کریمه و کان فضل الله علیک عظیما
و یا اضافت مصدر جانب فاعل و مفعول متروک است ای فضله علی [illegible]
المعنی بدرستیکه فضل رسول الله صلی الله علیه وسلم که بی‌واسطه فضل خدای تعالی
که بر رسول الله صلعم [illegible] نیست نهایت که بیان کند از آن سخن گوینده مصرع
[illegible] از [illegible] است و این مصرع محل اعرابست و [illegible] ترکیب خوانده
آن در [illegible] صفت لیس له حد [illegible] قوله لو ناسبت قدره آیاته عظما احیا اسمه
حین یدعی دارس الرمم اللغة مناسبت [illegible] گردیدن هم آیات
جمع آیة یعنی نشان و [illegible] کهنه شدن جامه [illegible] بالفتح و بالکسر استخوان
پوسیده و پوسیده شدن استخوان هم رمام جمع است هم [illegible] المعنی اگر مناسب
و برابر میبود قدر و منزلت او را معجزات قاهره و آیات باهره از روی بزرگی
میکرد نام او چنانکه خوانده میشد استخوان های پوسیده زنده شده او یعنی قدر
برابر قدر و منزلت آن سرور که نزد الله تعالی است نبود و الا چون اگر مطابق
عظمت معجزات او [illegible] مرتبه [illegible] قدر رفیع او از روی بزرگی میبود [illegible] زنده
میکرد نام وی [illegible] الاحیا [illegible] خوانده میشد آن [illegible] اعظم [illegible]

بوسیده وریزه شده را ودرین بیت قطع زعم نصاری کرده است که ایشان گمان
برده اند که عیسی علیه السلام در مرتبه از رسول مقبول افضل است چرا که عیسی علیه
السلام احیاء اموات نمود ونبی ما صلی الله علیه وسلم احیاء موتی نفرمود پس
دفع کرد این قول خود لو ناسبت وحاصل ترجمه آنست که معجزه احیاء موتی
باعث عظمت وجلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی تواند شد زیرا که این معجزه
مرتبه عظمت وجلال او پایان تر است که لَمْ يَمْتَحِنَّا بِمَا تَعْيَى الْعُقُولُ بِهِ شعر
حِرْصًا عَلَيْنَا فَلَمْ نَرْتَبْ وَلَمْ نَهِمِ اللغت امتحان آزمودن هم عی
بالکسر درماندگی بسخن هم عقول جمع عقل حرص بالکسر آرزو وآرزومند شدن است هم
نعلی هم ارتیاب بالکسر بشک افتادن هم نهم مشتق از وهم یا از هم است
وهم غلط کردن هم هیم بالفتح شیفته وسرگشته شدن وعشق هم المعنی یعنی
تکلیف نداد مارا در شریعت خود رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن حکم واوامر و
نواهی که عاجز آید خرد از ادراک آن به سبب کمال شفقت فرمودن بر حال ما پس نه
افتادیم در شک وغلط وحیرانی حاصل اینکه در شریعت مصطفوی تکالیف شاقه
نیست چنانکه بودند در امم سابقه مثل قتل نفس وقطع ثوب از موضع نجاست
اَعْيَى الْوَرَى فَهْمُ مَعْنَاهُ فَلَيْسَ يُرَى لِلْقُرْبِ وَالْبُعْدِ فِيهِ غَيْرُ مُنْفَحِمِ شعر
اللغت اعیاء مانده شدن ووامانده کردن هم وری بفتحتین خلق هم دقوله
معناه ای کمالات معنوی او قرب نزدیک شدن بعد دور شدن ولام بمعنی در

برای توقیت است ای وقت القریب و وقت البعد کما فی قوله تعالی اقم الصلوٰة
لِدُلُوکِ الشَّمْسِ افحام بالکسر و حای مهمله خاموش شدن در حجت و منفحم
اسم فاعل یری بر تقدیر بودن یری صیغه معروف و بر تقدیر بودن مجهول
غیر منفحم را حال است از ضمیر یری که راجع است بسوی وری ای لا یری الوری حال
کونهم غیر منفحم یا مفعول ثانی یری باشد المعنی عاجز کرد خلق را ادراک
کمالات معنوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نیست کسی که دیده شود
در وقت غایت قریب و ابعد وی غیر ساکت و غیر معترف بعجز و قصور خود حاصلش
اینکه جمله خلق از قریب و بعید در ادراک کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم عاجز
و معترف بقصور خود اند کَالشَّمْسِ تَظْهَرُ لِلْعَیْنَیْنِ مِنْ بُعُدٍ صَغِیْرَةً (۵۹)
وَتُکِلُّ الطَّرْفَ مِنْ أَمَمِ اللغت کالشمس خبر مبتدا محذوف است
ای هو کالشمس و ضمیر هو راجع است بسوی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم یا بسوی
قرآن کلال کلاله کل مانده شدن و کند شدن شمشیر ص و خیره شدن چشم
ص طرف بالفتح چشم نگریستن واحد و جمع ص و ص امم بفتحتین نزدیک شدن
و اندک چیزی که نه نزدیک باشد نه دور ص و مقابل ص المعنی نبی صلی الله
علیه وسلم یا قرآن مجید همچو قرص آفتاب است که می نماید در چشم از دور خرد و خیره
سکند چشم را از نزدیک و مقابله تشبیه داد ممدوح یعنی صلی الله علیه وسلم را با شمس
تشبیه محسوس بمحسوس یعنی چنانکه آفتاب از دور صغیر و قلیل النور معلوم می شود

و حقیقت و بزرگی او درک بصر نمیشود و با امعان نظر از فرط ضو و کثرت شعاع
نظر خیره میشود و همچنان نبی صلی الله علیه وسلم را اگر بغیر امعان نظر یعنی گمان سرسری
کنی بشر است مثل سائر ناس و اگر با امعان نظر ذات پاک وی را مشاهده و تماشا
کنی نظر از دقایق حسن و حقایق جمال و قدر و منزلت آنحضرت صلعم خیره می شود
یا التشبیه و او قرآن را با شمس یعنی اگر کلام مجید بغیر امعان نظر بینی همچو کلام سایر
عرب پنداری و اگر بتعمق نظر غور و ملاحظه کنی اعتراف بنمائی بعجز ادراک دقائق
معانی آن **وَكَيْفَ يُدْرِكُ فِي الدُّنْيَا حَقِيقَتَهُ ۔ قَوْمٌ نِيَامٌ تَسَلَّوْا عَنْهُ بِالْحُلُمِ** ۵۵
اللغت کیف چگونه و هو اسم مبهم غیر متمکن مبنی علی الفتح و هو الاستفهام
هو الاول و قد یقع بمعنی التعجب ص قوم گروه از مردان نه از زنان ص
نائم خواب کننده نیام جمع هم تسلیه و تسلی دلخوشی دادن و از دل کسی اندوه
بردن و خورسند شدن هم حلم بالضم و بضمتین خواب دیدن و آنچه در خواب
دیده شود هم المعنی چگونه دریافت کند در دنیا حقیقت ذات و صفات
حمیده و اخلاق پسندیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا اسرار و دقائق قرآنی را
گروهی که خواب کنندگانند در غفلات و جهالات و قناعت کرده اند از ادراک
حقیقت آن بر آنکه صورت آنحضرت را در خواب ببینند حاصل اینکه چون صحابهٔ
کرام با وجود قرب و صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک حقیقت آن
صلعم کردن نتوانستند پس کسانیکه از زیارت ظاهری آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم اند

۱۵۵ و بیان او و غیر آن همه تعبیر از بشر گفته اند و ادراک حقیقت او نتواند کرد فمبلغ العلم
فیه انه بشر وانه خیر خلق الله کلهم اللغت
بشر بتحقیق آدمی هم المعنی لیس غایت و نهایت معلوم مردم در ذات
و صفات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آنکه گویند بتحقیق او بشر است و اولاد
۱۵۶ آدم است و بتحقیق او بهترین مخلوق الهی است وکل آی اتی
الرسل الکرام بها فانما اتصلت من نوره بهم اللغت آیها
جمع آیة در ینجا مراد از معجزات است اتی و اتیان آمدن و بتعدی بالباء
اتصال پیوستن المعنی همه معجزات و کرامات که آورده اند انبیا و رسول کرام
جز این نیست که پیوسته اند از نور محمدی صلی الله علیه وسلم با انبیاء علیهم السلام
الحاصل انوار سائر انبیا علیهم السلام و نور عرش و کرسی و نور قمر و نور شمس و نور
۱۵۷ صحابه و تابعین و مسلمین و مسلمات از نور محمدی پیدا شده است فانه شمس
فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للناس فی الظلم اللغت
فضل و فضیلت افزونی و افزون شدن و بخشش و غلبه کردن بر کسی
بفضیلت هم کواکب جمع کوکب یعنی ستاره انوار جمع نور یعنی روشنی
ظلم بضم ظا و فتح لام جمع ظلمت یعنی تاریکی المعنی حضرت سرور کائنات
علیه افضل التحیات آفتاب عالمتاب فضل عظیم است دیگر انبیاء کواکب
آن آفتاب اند ظاهر می کنند آن کواکب روشنی های آفتاب را برای مردمان

و در تاریکی حاصل آنکه حضرت مثل آفتاب با لمتابست و دیگر پیغمبران بمنزلهٔ
کواکب اند پیش از بعثت و ظهور وی عالم را که در تاریکی کفر و شرک بود و بنور
هدایت خود براه روشن اسلام و توحید رهنمائی کردند و بعد ظهور دین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ادیان جمله انبیا علیهم السلام منسوخ گردید چنانکه در نور آفتاب نور کواکب
پنهان میشود ۵۳ اکرم بخلق نبی زانه خلق بالحسن مشتمل بالبشر
متسم اللغة اکرام گرامی کردن و بزرگ داشتن هم خلق بالفتح
فطرت و بضمتین سیرت و زین بالفتح آراستن هم اشتمال با خود چیزی در
پیچیدن و فرا گرفتن هم بشر بالکسر روی آدمی و کشاده روئی هم اتسام با
و تشدید تا مکسوره خود را بچیزی نشان کردن و بچیزی نشان دار شدن
هم و اکرم صیغهٔ تعجب است المعنی چه خوب و بزرگ است فطرت ظاهر
محمد صلی الله علیه وسلم که آراسته کرده است او را حضرت بسیرت باطن که بخوبی
مشتمل است و به کشاده روئی نشان مند است ۵۴ کالزهر فی ترف
والبدر فی شرف والبحر فی کرم والدهر فی همم اللغة زهره الزهرة
تحرک النبات و نوره و ترف بالضم تازگی از نعمت و آسایش هم بدر بالفتح
تمام لیلة البدر شب چهاردهم از ماه هم شرف بفتحتین بلندی و جاه و بلند
و بزرگی و علوی حسب هم همم بکسر اول و فتح ثانی جمع همت المعنی این نبی کریم
در خوبی شگوفه است و در تازگی و چون ماه تمام است در رفعت و علو همت شان

۵۵ ومثل دریاست درجود ومثل زمانه ست درعالی همتی کأنه وهو فرد من
جلالته فی عسکر حین تلقاه وفی حشم اللغت فرد بالفتح
تنها وطاق هم عسکر لشکر بسیار از هر چیز هم حین بالکسر هنگام هم لقاء
بالکسر دیدن هم حشم بفتحتین نوکران وچاکران هم المعنی بسبب جلالت
وعظمت شان گویا آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حشم ودر لشکر است
وقتی که می بینی او را انتهی حاصل آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم باوجود
تنها بودن با فوج وسپاه در نظر بیننده معلوم ومحسوس میشود بسبب جلالت شان
۵۶ کأنما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه ومبتسم
لؤلؤ بضم هر دو لام مروارید بزرگ هم اللغت مکنون پنهان داشته شده هم
معدن بفتح اول وکسر دال کان زر وجواهر هم منطق بفتح میم وکسر طا سخن
سخن گفتن هم ابتسام تبسم خندیدن هم ومعدن نطق دهان وزبان ومعدن
تبسم هر دو لب با دندان وتشبیه کلام بلاغت نظام خواه دندان مبارک را
حضرت با مروارید است المعنی گویا مروارید پوشیده شده اند در صدف ظاهر میشوند
از دو کان یکی نطق دوم تبسم یعنی کلام بلاغت نظام یا دندان مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همچو لآلی آبدار مخفی در صدف دهان ولب است که وقت کلام
۵۷ وتبسم ظاهر می شوند لا طیب یعدل تربا ضم اعظمه طوبی لمنتشق
منه وملتثم اللغت طیب بالکسر بوی خوش هم عدل بالفتح

برابر کردن چیزی را بچیزی و برابری هم ترب بضم خاک هم ضم بالفتح و
تشدید میم و نیز هم آوردن چیزی بچیزی هم اعظم بضم ظا جمع عظم بالفتح
است ق یعنی استخوانها طوبی بالضم و بای موحده مفتوح مونث اطیب است
بمعنی خوشبو و اثر نیکاست بمعنی عیش خوش و بشارت و فرحت آمده و نام درختیست
در بهشت که بهر خانه از اهل جنت شاخی ازان باشد میوه هایی آن گوناگون خوشبو
ها ازان حاصل آید ح منتشق بفتحتین بو کننده بوئیدن تنشقت الریح الطیبة ای شممت
ص و هم التثام بکسر اول و سکون لام و کسر فوقانی و ثا مثلثه بوسه دادن
چیزی یعنی بوسیدن ماخوذ از لثم بالفتح که بمعنی بوسه دادن است ح +
المعنی نیست کدامی خوشبو که برابری کند خاک را که جمع کرد عظام شریف جسد
مبارک حضرت صلعم را خوش عیش است برای بوئنده ازان خاک و بوسنده
آن خاک چنانکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در مرثیه علیه السلام فرموده +
صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا ماذا علی من شم
تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا حاصل آنکه کدامی خوشبو برابر خوشبوی
قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست خوش عیش آنکه زیارت
وهه کرد و بوسه داد آن را أَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طِيبِ عُنْصُرِهِ يَا طِيبَ مُبْتَدَإٍ
مِنْهُ وَمُخْتَتَمِ اللغت ابانة روشن کردن و روشن گشتن هم مولد
بکسر لام زمان ولادت و جای ولادت هم عنصر بضم اول و ثالث بمعنی اصل

بیخ

بنیاد و نزاد اعتبار خاک و باد و آب و آتش ع المعنی
ظاهر شد عجیب بوی خوش زمان ولادت آن حضرت صلی الله
علیه وسلم در زمان وفات انحضرت صلعم بوی خوش از ذات شریف وی
یا معنی مصرع ثانی بطور ندا ای قوم مشاهده کنید بوی خوش زمان ولادت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم را که در کیست و بوی خوش زمان وفات اورا که در مدینه
مشهور است یَوْمَ تَفَرَّسَ فِیهِ الفُرْسُ اَنَّهُمُ قَدْ اُنْذِرُوا بِحُلُولِ البُؤسِ نله
وَالنِّقَمِ اللغت تفرس و فراست دریافتن چیزی در اول نظر
بعلامت و آثار هم فرس بالضم اهل بلاد فارس ع و مراد ازان مجوس ای
آتش پرستان انذار ترسانیدن و ترسیدن هم حلول بالضم فرود آمدن
هم بوس بالضم وسکون همزه سختی هم نقمة بالکسر کینه هم نقم بکسر نون و فتح
قاف عقوبتها جمع نقمه هم المعنی زمان ولادت حضرت روز است که دانستند
دران روز فارسیان این معنی که بتحقیق ترسانیده شدند بفرود آمدن سختی ها
و عقوبتها این بیت متعلق است با بیت سابق یعنی اکابر مجوس میلاد حضرت را
صلی الله علیه وسلم علامات و آثارات که بیانش در ابیات آینده است دانستند و دریافتند
وَبَاتَ اِیوَانُ کِسْرَی وَهُوَ مُنْصَدِعٌ کَشَمْلِ اَصْحَابِ کِسْرَی غَیْرَ مُلْتَئِمٖ سالله
اللغت بیتوته شب گذرانیدن و بمعنی صیرورة هم آمده است ایوان قصر
کسری بالکسر و رای مهمله مفتوح و در آخر الف بصورت یا لقب نوشیروان

و دیگر ملوک مدائن و فارس نخ الانصداع شگافته شدن هم شمل بالفتح پراگنده هم اصحاب
یاران خداوندان نزد بعضی جمع صحب است بالفتح نه جمع صاحب چرا که فاعل جمع بر افعال
می آید و بعضی میگویند که اصحاب جمع صاحب است چنانکه اطهار جمع طاهر و انصار جمع
ناصر و اجهال جمع جاهل نخ التیام با هم پیوسته شدن و هم اندمال هم المعنی
در روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزیست که دران روز شکافته ایوان کسری
دران حالیکه منهدم و منکسر است پراگنده مثل پراگندگی یاران نوشیروان که غرا آمیخته اند
یعنی در شب میلاد آنحضرت صلعم چهارده کنگره ایوان نوشیروان منهدم شدند والنار ۶۲
خامدة الانفاس من اسف + علیه والنهر ساهی العین من سدم اللغت نار
خمود بالضم مردن و فرو نشستن آتش هم نفس بالتحریک هم انفاس جمع نفس مراد از
انفاس درینجا الهاب است فی اصطلاح خمدت النار سکن لهبها اسف بفتحتین اندوه
و اندوهگین شدن هم نهر بالحرکة و بسکون جوی مراد ازان درینجا فرات است که او
در وادی ساوه کذا فی شرح خالد بن عبدالله الازهری سهو بالفتح فراموش کردن و غافل
شدن و آرامیدن هم عین بالفتح روان شدن آب و چشمه آب هم سدم بفتحتین پشیمان
با اندوه هم المعنی آتش آتشکده مجوس فرو نشسته بود شعله و لهب آن از اندوه جزا
بر ایوان کسری یا بر خرابی حال کسری و دریای ساوه آرام ده روان است از بینایی غم و حزن بر جزا
حال ایوان کسری یا بر خرابی حال کسری یعنی هنگام ولادت حضرت سرور کائنات آتش آتشکده مجوس
که اندر مدت هزار سال یا صد سال باختلاف القولین روشن بود فرو نشست

٦٣ دریاے ساوه خشک شد **وساء ساوة ان غاضت بحیرتها ورد**
واردها بالغیظ حین ظمی اللغت سوء بالفتح اندوهگین کردن و بد کردن
و بالضم اندوه و بدی هم ساوه بفتح واو نام شهر در عراق عجم غ غیض بالفتح
کم شدن آب غ بحیره بالضم با فتح حاست و خالد بن عبد الله الازهری در
شرح خود گفته که بحیرة ساوه ماء مجتمع واسع الطول والعرض بقرب ساوه
رد بالفتح و تشدید دال بازگردانیدن و بازگشتن و باز آوردن هم و ورود هم آمدن
والورد بالکسر آب آمدن و آب آمدگان از مردم و شتر و تشنگان وارد و
هم غیظ بالفتح بخشم در آوردن و خشم سخت هم ظما بفتحتین تشنگی و تشنه شدن ح
المعنی غمگین شدند اهل شهر ساوه چون گم شد آب دریاچه او و بازگردانیده شد
آینده آن دریاچه بخشم هنگام تشنگی زیرا نکه تشنه از آنجا بازگشت یعنی اهل ساوه
٦٤ بسبب خشک شدن دریاچه ساوه غمگین شدند **کان بالنار ما بالماء من بلل**
حزنا وبالماء ما بالنار من ضرم اللغت بلل بفتحتین تری هم
ضرم هم بالفتح سخت شدن حرارت چیزے و افروختن آتش سخت و بفتحتین تیز
نیم سوخته هم المعنی گویا بجای آتش چیزے بود که در آب ست از تری باندوه
حزن و غم و در آب چیزے بود که در آتش ست از حرارت یعنی حال کسری
٦٥ منقلب شد و آتش خاصیت آب و آب خاصیت آتش پیدا کرد **والجن**
تهتف والانوار ساطعة والحق یظهر من معنی ومن کلم اللغت

جن بالکسر وتشدید نوعی از ملائکه هم ودر نهایه ثبت که جن اسم جنس بیان [illegible]
نیز واحد کثیر اطلاق می توان کرد ودر صراح ثبت که جن بالکسر پری [illegible]
خلاف الانس هتف بالفتح آواز کردن وآواز دادن هم وصف ساطع با[illegible]
برآمدن بوی وجمع [illegible] بالفتح قصد کرده شده وآنچه از لفظ [illegible]
هم ومراد از معنی دلایل [illegible] قطعیه اند کلم بالفتح وکسر اللام [illegible]
صفت ایشان هم ومعنی المعنی جنیان آواز میدهند وانوار ساطع [illegible]
ست وحق ظاهر میشود واز معنی ولفظ یعنی جنیان [illegible]
واو [illegible] صحت او از براهین قطعیه [illegible] پیغمبر [illegible]
آخر الزمان ودرآن کتب بیت بود عموا وصموا فاعلان البشائر لم تسمع
وبارقة الانذار لم تشم اللغت عمی نابینا [illegible] بشائر جمع بشارت
بالضم والکسر بمعنی خبر خوش بارقه شمشیرها هم شیم بالفتح [illegible]
وبرکشیدن شمشیر ونگریستن باسیاه باران هم المعنی کور شدند وکر شدند کفار
قریش پس اعلان مژده نبوت شنیده نشد وشمشیرهای ترس دیده نشد یعنی
کفار قریش از دیدن شمشیرهای انذار نابینا واز شنیدن مژده نبوت کر شدند
ومعنی بیت ماخوذ است از قوله تعالی صم بکم عمی فهم لا یرجعون
ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة وانذرتهم ام
لم تنذرهم لا یؤمنون من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم بان دینهم المعوج لم یقم

اللغت اخبار بالکسر خبر دادن و بالفتح جمع خبر هم کاهن فال گوی کهان
بالضم کهنه اقوام جماعتها دین بالکسر گردن نهادن و رام گردانیدن
کسی را بند و بر چیزی داشتن هم اعوجاج بالکسر کج شدن چشم هم عوج
بفتحتین کج شدن و بالکسر و فتح واو کجی در دین و بعضی گفته اند که بفتحتین
کجی در بالای چیزی ایستاده چون دیوار و درخت و مانند آن و بالکسر و فتح
واو کجی در دین و در معیشت و رای هم اقامت ایستادن و بر پای داشتن
و راست داشتن و راست کردن هم المعنی عجب تر از آن که انکار ایشان
بعد از آن که خبر داد گروه کفار را کاهن ایشان بآنکه تحقیق دین ایشان کج
است قایم و دایم نخواهد ماند یعنی با وجودیکه سطیح کاهن و شق که یکی از رؤسای کهان
بود در دین بر خرابی دین ایشان خبر داده بودند تا هم چشم و گوش کفار از شنیدن
شله بشارت و دیدن بارقه انوار نابینا و کر شدند **وَبَعْدَ مَا عَايَنُوا فِي الْأُفُقِ مِنْ**
شُهُبٍ مُنْقَضَّةٍ وَفْقَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ صَنَمِ اللغت ما مصدریه است یا موصوفه
معاینه رو بروی چیزی را دیدن غ افق بالضم و بضمتین الناحیه جمع آفاق
او ما ظهر من نواحی الفلک ق شهاب بالکسر ستاره روشن و بمعنی شعله آتش
بلند شده و ستاره مانند چیزی که بشکل انار آتشبازی بر فلک دوان میشود
و آن رجم شیاطین است شهب بضمتین کواکب روشن جمع غ انقضاض
بقاف افتادن بنا و تباه شدن و فرود آمدن چیزی بر چیزی و فرود آمدن

مرغ از هوا و رفتن ستاره هم و فتق بالفتح موافق آمدن و ساز گار شدن هم
ضمیر تثنیتین است هم المعنی و بعد از آن که چیزے دیده در کرانهٔ آسمان
از ستاره سوخته بسوی شیاطین که فرود آینده است موافق چیزے که در زمین
است از بت ای با وجود رجم شیاطین و سرنگون شدن اصنام بودی ازین آن
اعلان نشانهٔ نبوت و دیدن شیوت آنچه از نابینا و کر شدند حتی غدا عن ۲۵
طریق الوحی منهزم من الشیاطین یقفو اثر منهزم الغدو غدو و
و تشدید واو بامداد کردن هم و بمعنی صار هم آمده است وحی پیام فرستادن حق
تعالی بکسی و سخن نرم هم و در شرح خالد بن عبد الله الازهری نوشته الوحی
الکلام الخفی و طریق ابواب السماء منهزم بالکسر ای مهزوم یعنی شکست
لشکر که در مقابل فتح است ع شیطان بالفتح دیو و هر متمرد و سرکش را از جن
و انس و چارپا و شیاطین گویند هم شیاطین جماعت قفا بالفتح پس گردن و پس
مجازا بمعنی مطلق پس و تقفیه ع قفی پی فرا رفتن و از قفا بریدن گلوے
گوسپند یقال شاة قفیة ای مذبوحة من قفاها تقفیه در پی فرستادن
یقال قفیت علی اثره بفلان و تقفیه بمعنی قوله تعالی ثم قفینا علی آثارهم
ص اثر بالکسر پی یقال خرجت فی اثره ص المعنی تا جائیکه گشت از راه
آسمان گریزنده از شیاطین که میرفت دنبال گریزنده دیگر یعنی در شب میلاد
حضرت از رجم تا آنکه شیاطین یکے بعد دیگرے منهزم شده می آمدند

كأنهم هربا الابطال ابرهة او عسكر بالحصى من راحتيه رمي

الابطال جمع بطل بفتحتين گرد هم ابطال بالفتح دليران بطال بالفتح تحفيف دلير

هم ابرهه یکی از ملوک یمن هم ثلثه ابرهة بن الحارث ويقال له ذو المنار وابرهة

ابن الصباح الحبشی من الیمن وکان جدا لابرهة الاشرم الحبشی الصنعانی

ملک الیمن وهو ابو یکسوم صاحب الفیل ص واینجا یعنی الثالث مراد است

آمده بود تا خانه کعبه را خراب کند حصی بفتحتین سنگریزه راحتیه واحدش راحه

کف دست هم رمی بالفتح انداختن و تیر انداختن هم الحصی گویا آن لشکرها

دیگر یعنی اصحاب فیل چون لشکر ابرهه یا چون لشکر قریش اند بانداختن سنگریزه ها که از دست

مبارک خود انداخت یعنی شیاطین الجن آیند شهاب ثاقب ودیگر یعنی چون اصحاب

ابرهه بود که از افگندن سنگریزه ها که ابابیل ها افگندند کما قال الله تعالی

فارسلنا علیهم الآیة یا مانند قریش اند در کلمتین در واقعه بدر بسبب انداختن

خاک وسنگریزه ها که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روی ایشان از دست

مبارک خود پاشیده آن چشم های ایشان و سوراخهای ایشان افتاد وایشان

بدان مشغول گشتند وعاجز گردیدند وهزیمت خوردند کما فی التنزیل وما

رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی نبذا به بعد تسبیح ببطنهما

نبذ المسبح من احشاء ملتقم النبذ بالفتح انداختن از

دست چیزی را که هم تسبیح سبحان الله گفتن هم مسبح تسبیح گوینده ودر اینجا

مراد از یونس پیغمبر علیه السلام است کذا فی شرح الخالد النقاد القمر کرلیا
ونبذ بیرون چیزی را م المعنی انداختن بآن سنگریزه بعد از آن که تسبیح گفتند
آن سنگریزه‌ها در دست مبارک وی همچو انداختن حق سبحانه تعالی یونس را
از شکم ماهی تسبیح گویان یعنی سنگریزه‌ها از دست مبارک وی تسبیح گویان افتادند
همچو یونس از بطن ماهی **جاءت لدعوته الاشجار ساجدة تمشی الیه**
علی ساق بلا قدم اللغت الجی والمجیء آمدن دعوة بفتح خواندن کسی به
طعام وجنگ کسی را م اشجار جمع شجر یعنی درخت سجود سر بر زمین نهادن
وفروتنی کردن ص مشی مشیه رفتن در آمدن لازم و متعدی ص ساق
ساق پا وتنه درخت م المعنی آمد بسبب خواندن او صلی الله علیه وسلم
درختان سر بر زمین نهنده وفروتنی کننده میرفت بسوی پیغمبر صلعم بر ساق
بغیر پا یعنی بسبب خواندن آنحضرت صلعم درختان بسوی آن رفتند متخشع
وخشوع نهنده سر شاخهای خود بر زمین همچو هیئة ساجد ودر کتاب الشفا
بتعریف حقوق المصطفی مصنفه قاضی عیاض از ابن عمر رضی الله عنه معجزه
دعوة اشجار چنین منقول است که گفت ابن عمر رضی الله عنه بودیم ما با حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفری پس نزدیک شد از حضرت رسول الله
صلعم اعرابی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود کجا میروی اعرابی گفت
بسوی اهل خود میروم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ اراده خیر میداری

اعرابی گفت چیست آنکه خیر باشد رسول مقبول صلعم فرمود بگو لا اله
الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اعرابی گفت
چیست که گواهی دهد برای تو بر آن قول که تو گفتی حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود این درخت که در کناره صحراست پس بخوان آنرا ای اعرابی بتحقیق آن
درخت جواب خواهد داد ترا اعرابی گفت خواندم آن درخت را پس قبول کرد
آن درخت دعوت مرا و جای خود گذاشته با شکافتن زمین پیش رسول الله
صلی الله علیه وسلم آمد پس طلب شهادت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
از آن درخت سه بار پس آن درخت گواهی داد بانک فرمود و بازگشت بجای خود
و در ترجمه منقول است که اعرابی از رسول الله صلی الله علیه وسلم
معجزه طلب کرد پس رسول مقبول صلعم بآن اعرابی فرمود بگو این درخت را
که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم ترا می طلبد پس اعرابی گفت و میل کرد
از چپ و راست و پیش و پس خود و جدا گشت آن درخت از بیخ خود و با شکافتن
زمین پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم معه بیخهای گرد آلوده خود آمد و گفت
السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم پس اعرابی گفت که ای
رسول صلعم حکم کن درخت را که باز رود بجای خود پس رسول مقبول صلعم
حکم فرمود درخت بازگشت و بجای خود پیوست اعرابی گفت که ای
رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم کن مرا تا سجده کنم ترا رسول مقبول صلعم

الله علیه وسلم فرمود اگر حکم میکردم کسی را برای سجده حکم میکردم عورت را تا که
سجده کنند برای زوج خود اعرابی گفت پس حکم کن یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم مرا تا ببوسم سر و دست و پای ترا پس حکم داد حضرت رسول الله صلعم
برای تقبیل دست و پای خود و از جابر ابن عبد الله الطویل روایتست
که رفتند رسول الله صلی الله علیه وسلم برای قضای حاجت خود پس ندید جای
میان ستر گیرد پس ناگاه دید دو درخت را بکناره وادی پس رفت رسول
صلعم بسوی یکی از آن دو درخت پس گرفت شاخی را از شاخهای آن درخت
و فرمود که اطاعت کن مرا بحکم خدا پس منقاد شد و همراه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از جای خود برفت مثل شتر مهار کرده که گیرنده خود را اطاعت میکند
و گفت جابر که همین سان کرد با درخت دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم
تا آنکه بماند و میان آن درختان فرجه که فی الجمله مانع بستر می شد پس خطاب
فرمود رسول الله صلعم با آن دو درخت که بچسپید با خود را پس چسپیدند آن درختان
و در روایتی از جابر آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا برای خواندن آن
درختان حکم فرمود و من فرمودهٔ حضرت صلی الله علیه وسلم را بدرختان
رسانیدم تا درختان آمده باهم ملحق شدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس درختان قضای حاجت فرمودند كأنما سطرت سطرا لما كتبت
فروعها من بديع الخط باللقم اللقم سطر یا خط کشیدن

ونوشتن هم کتابت نوشتن هم فرع بالفتح شاخ درخت هم فروع بضمتین
شاخهای جمع بدیع نو پیدا کننده و نو پیدا شدن هم المعنی گویا خط کشید
آن درخت برای آنکه نوشته او را شاخهای آن درخت از نادر خط و نادر قلم و در بعض نسخ
بجای قلم لفظ امم واقع است و امم بفتحتین میانه راه هم پس معنی شعر چنین باید گفت
گویا خط کشید شاخهای آن درخت خط بدیع در میانه راه که می آید بحضرت
۴۴ رسالت پناه و در ذکر سطر و خط و کتابت و قلم حسن مراعاة است مثل الغمام
أنّى سار سائرة * تقيه حرّ وطيس للهجير حمي * اللغت غمام بالفتح ابرها یکی
ص انی بمعنی هر کجا سیر رفتن و راندن لازم و متعدی ص وقایه بالکسر نگاه داشتن از
هم حر بالفتح وتشدید را گرما گرم شدن و زمین سنگلاخ هم وطیس تنور آهنین
و تنور او طیس سخت گرم شدن تنور هم و وطیس اینجا کنایه از آفتاب است
هجیر گرمای نیمروز هم حمی سوزان شدن و سخت گرم شدن روز تنور هم المعنی
مثل ابر هر کجا که رفت آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم سیر کننده بود آن
ابر با او تا نگاه دارد آنرا از گرمی سخت آفتاب که در نیم روز سخت گرم است
حاصل کلام اینکه چون رسول مقبول صلی الله علیه وسلم جائی تشریف می برد بار
اشجار بر سر مبارک وی سایه میکردند تا گرمی آفتاب بر جسد اطهر وی نه رسد
۴۵ اقسمت بالقمر المنشق ان له * من قلبه نسبة مبرورة القسم * اللغت قسم بفتحتین
سوگند هم انشقاق شگافته شدن هم المعنی سوگند میخورم تا قمر شگافته

شده بود پس تشکیل برای آن شد از دل اطهر وی است سبب است حکمت اشتقاق
راست شم چنانکه روایت کرده اند که هنگام طفولیت جبرئیل علیه السلام آمد و
سینهٔ مبارک حضرت صلعم را بشگافت و دل اطهر را بیرون آورد و پاره گوشت
بشست و از حرص و آرزو دنیا پاک کرده به نور معرفت معمور ساخت و کلام مجید
بدان ناطق است الم نشرح لک صدرک و نیز شق القمر مشهور است بقرینهٔ
اقتربت الساعة وانشق القمر بر آن دال است و ما حوی الغار من خیر و من کرم
و کل طرف من الکفار عنه عمی الغار در لغت سوراخ کوه یا شگاف کوه که آن خانه
مانند باشد هم و آن غار غار ثور است نزد مکه است کذا فی شرح الخالدی و مراد از خیر
صلی الله علیه وسلم است و مراد از کرم حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است کذا فی
شرح الخالدی و طرف بالفتح چشم و چشمان پس جمع و واحد هر دو آمده و عمی جمع اعمی
قسم به چیزی که جمع کرد و نگاهداشت غار از خیر و کرم یعنی حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه یار وی را و هر چشم از
کافران از دیدن حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رضی الله
عنه یار وی نابینا شد فالصدق فی الغار والصدیق لم یرما وهم یقولون ما بالغار من ارم
اللغت صدق بالکسر راستی خلاف کذب و مراد ازان ذات
نبی صلعم کذا فی شرح الخالدی صدیق بالکسر و تشدید دال بسیار راستگو و لقب
خلیفهٔ اول رضی الله عنه ارم لغت بارم که بکسر او را احد گویند یقال ما بالدار

معنی ارم و اریم ای احد کذا فی الصراح المعنی یعنی حضرت رسول مقبول صلی
الله علیه و سلم و حضرت صدیق اکبر رض در غار بودند پیدا آن بر در کفار و ایشان
می گفتند نیست در غار کسی یعنی حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم
و حضرت صدیق اکبر رض در غار پنهان شدند و کفار بر در غار می گفتند که در غار کسی نیست

ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على خير البرية لم تنسج ولم تحم

اللغت ظن با و تشدید نون گمان بردن حمام حمام بالفتح قمری و کبوتر و هر طیر طوق دار هم
عنکبوت نام کرم معروف تنسج بالفتح بافتن جامه تحم ... و کلمه
حوم بالفتح گرد اگرد چیزی گشتن [illegible] هم المعنی گمان بردند کفار
قریش کبوتر را و گمان بردند عنکبوت را که بر حضرت رسالت پناه آشیانه بر در
عنکبوت و آشیانه نبست و بچه نداد کبوتر در غار حاصل اینکه چون کفار قریش
بر در غار نسج عنکبوت و کبوتر دیدند بر یقین شدند که درین غار کسی نیست
چه اگر کسی در غار می آمد نسج عنکبوت شکسته می شد و کبوتر بحال خود باقی نمی ماند و کبوتر
بر غار نمی بود نقل است که در شب هجرت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
حضرت ابوبکر رض همراه بود در غار ثور رسالت پناه گرفتند که کفار قریش در تعقب ایشان
بر آمده می آمدند چون حضرت صدیق اکبر رض دید ترسید و گفت یا حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم اگر یکی نظر کند بزیر قدم خود بر ما مطلع خواهد شد آنگاه حضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود یا ابا بکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما ... فرمود

اللهم اعم ابصارهم درحال بر در آن غار عنکبوت پرده تنید و کبوتر آشیان
نهاد و بیضه افکند پس چون کفار در حوالی غار رسیدند متردد گشتند و
بایکدیگر می گفتند واعجبا اگر کسی درین غار رفته بود چگونه پرده عنکبوت سلامت و بیضه
و آشیان کبوتر بحال خود می ماند و کبوتر بالای غار می پرید پس متحیر باز میگردیدند
وه وقایة الله اغنت عن مضاعفة من الدروع وعن عال من الاطم اغنا ر
بی نیاز کردن ص مضاعف و چندان کرده شده و افزون کرده شده و چند
ص و ع مضاعفه افزون کردن ص درع بالکسر زره ص و هی مونثة ادرع
و دروع درع جماعت ص عالی بلند اطم مثل اجم حصون لاهل المدینة اطم الاضبط
بالضم و بضمتین ناحصی درین ص المعنی نگهبانی الله تعالی بی نیاز کرد
حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رضه یار وی را
از تضعیفات از زره ها و از حصارهای و قلعه های بلند یعنی بسبب
عه محافظت الهی حاجت قلعه و حصار باقی نماند ما سامنی الدهر ضیما و
استجرت به الا و نلت جوارا منه لم یضم اللغت سوم بالفتح خواری و رنج
کشیدن ع ضیم بالفتح ستم کردن ع فاکره ص و ص استجار پناه گرفتن
نیل یافتن ص جوار بالکسر و بالضم همسایگی ص یضم مضارع است از ضیم المعنی
ظلمی نکرد روزگار بر من ظلم کردنی و پناه گرفتم بحضرت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مگر اینکه یافتم پناه و همسایگی از و ظلم نیافتم به صیغه مجهول ظلم یافته نگشتم

یعنی چون از زمانه بر من رنج رسید و بحضرت صلی علیه وسلم پناه گرفتم امان یافتم
وَلَا الْتَمَسْتُ غِنَى الدَّارَيْنِ مِنْ يَدِهِ ۞ إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرِ مُسْتَلَمِ اللغت التماس ۵۷
بالکسر درخواستن غ غنا بالکسر توانگری و بی نیازی هم استلام بسودن سنگ
بدست یا بلب هم ندی بفتحتین بخشش هم و خیر مستلم کنایه از دست مبارک است
کذا فی بعض شرح المعنی التماس نکردم توانگری هر دو جهان را ازو مگر
اینکه بوسیدم بخشش را یعنی یافتم بخشش را از بهترین دستیکه بوسه داده شده است
لَا تُنْكِرِ الْوَحْيَ مِنْ رُؤْيَاهُ إِنَّ لَهُ ۞ قَلْبًا إِذَا نَامَتِ الْعَيْنَانِ لَمْ يَنَمِ اللغت رویا ۵۸
بالضم و سکون همزه خواب دیدن و آنچه در خواب بینند هم نوم بالفتح خواب
کردن و خواب هم المعنی انکار مکن وحی را که حاصل می شد او را صلی الله علیه
وسلم از خواب بتحقیق آنجناب را قلبی است وقتیکه خواب میکند هر دو چشمان
مبارک وی دل در خواب نمی گردد کما صح فی حدیث الصحیحین عنه صلی الله
علیه وسلم انه قال تنام عینای ولا ینام قلبی شرح خالد فَذَاكَ حِينَ بُلُوغٍ مِنْ
نُبُوَّتِهِ ۞ فَلَيْسَ يُنْكَرُ فِيهِ حَالُ مُحْتَلِمِ اللغت ذا اسم اشاره است برای ۵۹
مشار الیه مذکر قریب یعنی این هم غ بلوغ رسیدن هم نبوة بضمتین و تشدید وا
خبر دادن و پیغمبری غ احتلام خواب دیدن و جماع کردن در خواب یا
انزال در خواب یعنی مطلق انزال نیز آمده هم محتلم بکسر اللام العاقل البالغ کذا فی
شرح الخالد المعنی لیس بودن وحی در خواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را

وقت رسیدن پیغمبری اوست و آن چهل سال است یا مدت چهل و یک سال
پس نیست که انکار کرده شود در آن مثل خواب محتلم یعنی وحی آورا در خواب
در مدت چهل سال یا چهل و یک سال حاصل می شد فائده در سن چهل و یک
سال از مولد آن صلی الله علیه وسلم نبوة بحضرت صلی الله علیه وسلم عطا شد و
شامی گفته که در شروع چهل سال بعضی گفته اند که بعد گذشتن شش ماه از
سال اربعین و بعضی گفته که بعد گذشتن ده روز و بعضی گفتند که بعد گذشتن
دو شهر و قول اول صحیح است اتفاق کرده اند بان علما و اختلاف کرده شد
در شهر بعثت آن سرور صلعم بعضی گفته در شهر ربیع الاول و بعضی بر آن هستند
که در شهر رمضان نبوة بحضرت صلعم حاصل شد و قول اول مشهور تر است
در زرقانی و شرح مواهب لدنیه در میان هر دو قول باین طور تطبیق داده که
ابتدای وحی در خواب از شهر ربیع الاول واقع شد و تا مدت شش ماه وحی
در خواب آمد بعد از آن نازل شد وحی قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
و آمد جبرئیل در غار حرا در شب قدر از رمضان چنانکه ذکره الله تعالی بقوله تعالی
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و بقوله انا انزلناه فی لیلة القدر و اختلاف
کرده شده در این که کدام تاریخ نبوة عطا گردید پس بعضی گفتند که تاریخ دوازدهم
ربیع الاول و بعضی گفتند که تاریخ دوم ربیع الاول و بعضی گفتند که تاریخ هشتم ربیع الاول و اختلاف است در قول
و وقت سحر روز یکشنبه نزد جمهور قال الشیخ محمد هاشم ابن عبد الغفور ابن عبد الرحمن السندی

التسوی فی بذل القوة فی حوادث سنی النبوة تبارک الله ما وحی بمکتسب ۹۴
ولا نبی علی غیب بمتهم اللغة تبارک پاک شدن و پاک گشتن هم
اکتساب حاصل کردن چیزی بسعی خود و گرد آوردن هم غیب بالفتح ناپیدا شدن
هم اتهام بالکسر و تشدید تهمت نهادن هم المعنی بزرگ و پاکست خدا نیست
وحی کسب کرده شده باستعداد بشری و نیست نبی بغیب الا تهمت یعنی
وحی چیزی نیست که کسب کنند آنرا بلکه وحی چیزیست که فرستادن را خدای
عز و جل بواسطه جبرئیل علیه السلام سوی پیغمبر خود و نیست جایز تهمت کردن
بنی پیغمبر اسرار غیب را بکذب این شعر محل اجابت دعاست کم ابرأت وصبا ۹۵
باللمس راحته واطلقت اربا من ربقة اللمم اللغة ابراء از بیماری
رهانیدن و از بیماری بی شدن هم وصب بالتحریک بمعنی مرض ق لمس بالفتح
سودن هم اطلاق از بند رها کردن هم ارب بکسر در حاجت و احتیاج ق ربقه
بالکسر حلقه از رسن که در گردن ستور بندند و آن رسن را ربق بالکسر گویند هم
اللمم بالفتح نوعی از جنون هم المعنی بسا بیماران را شفا داد بالیدن دست
مبارک خود و وا رهانید حاجتمندان و دیوانگان را از قید جنون واحیت ۹۶
السنة الشهباء دعوته حتی حکت غرة فی الاعصر الدهم اللغة اسنة قحط
اسنات قحط افتادن یقال اسنت القوم وهم مسنتون و سال ق ص
شهباء بفتح اول و سکون ثانی و حرف سوم بای موحده مؤنث اشهب

بمعنی بادیان سفید و سیاه که سفیدی آن غالب باشد بر سیاهی آن ع
دعوة دعا کردن ص حکایة بالکسر سخن نقل کردن و مانند شدن ص غرة بالضم
سپیدی پیشانی اسپ بزرگتر از درهم ص اعصر بالفتح همزه و سکون عین و ضم
صاد مهمله جمع عصر بمعنی روزگار همچو ابحر جمع بحر ادهم بالفتح سیاه و اسپ سیاه رنگ ع
دهم بضم اول و فتح ثانی جمع آن المعنی برداشت قحط را از جهان دعای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غایتیکه مشابه شد آن سن بیاض را در زمانه
که تار و تیره بود بسبب سبزی و زرع و وصف سنة حمرا با شهبا بطریق تهکم
یا بجهت تفاول باشد یا باین وجه که چون زمین در قحط سالی سفیدی باشد
غیر مخضر از رویندگی سبزه لهذا عرب بادنی ملابسة سنة حمرا را شهبا میگویند بعارض جاد او
او خلت البطاح بها سیبا من الیم او سیلا من العرم اللغت عارض ابر پراکنده
در افق ص جود باران نیکو و بسیار آمدن باران یقال جاد المطر فهو جائد
خیل خیلوله تخیلا گمان بردن ص البطاح آب رود در سنگلاخ ابطح بطاح جمع
ثانی علی غیر القیاس ص سیب بالفتح بخشش و احسان و روان شدن
آب ص یم بالفتح و تشدید میم دریا ص سیل بالفتح آب بسیار که روان باشد و روان
شدن آب و خون و جز آن ص عرم بالفتح و عین مهمله مفتوح و کسر راء
مهمله آب بسیار جاری که سدها را شکسته باشد عرم بمعنی رود خانه و سدیکه
پیش رود خانه گرفته باشند بهندی بند گویند از منتخب و ظاهر است که این

بضم سیل جاری که سینه را شکسته روان شده باشد بغایت تند و تیز و تعریف
باشد و سیل العرم اشاره است بسوی آیت فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل
العرم و بدلناهم الخ ع المعنی به سبب ابر که بسیار بارید گمان بردی که صحرا
را باران بارش آب روان از دریا یا آب بسیار روان از عرم حاصل اینکه زمین
که از شدید دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین مرده را بعد موت
آن تا غایتیکه شد در حسن و لطافت از تازگی و رویدگی نباتات روشن همچو
سفیدی جبهه فرش صحرا در باگشت دعنی و وصفی آیاتٍ له ظهرت ظهور نار
القری لیلاً علی علمٍ اللغت دع امر است از ودع و در صراح
گفته دع بمعنی هو امر بمعنی اترک قری تحقیق معنی آن بالا گذشت فائده
گویند که اسخیای عرب از برای صلای مهمانی آتش می افروزند بر بالای کوه
تا خلق خبردار شوند و بر مائده ایشان حاضر آیند المعنی ترک کن مرا با وصف
کردن من آن نبی را معجزات ظاهره و باهره اند که ظاهر شدند همچو ظاهر بودن آتش مهمانی
در شب تاریک بر سر کوه بلند حاصل کلام اینکه در ایام جاهلیت که همچو لیالی مظلم
بودند ظهور معجزات ظاهره نبی صلی الله علیه وسلم در آن ایام همچو آتش ضیافت
بر سر کوه روشن و هویدا است ذات پاک وی مستغنی است از وصف و
بیان من فالدّرُّ یزدادُ حسناً و هو منتظمٌ و لیس ینقصُ قدراً غیرَ منتظمِ
اللغت انتظام در سلک شدن مروارید ها المعنی پس مروارید زیاد

بیفزود از روی حسن در حالیکه سفته شده است و نیست که ناقص شود از
قیمت و قدر در حالیکه منثور و غیر منتظم است و درین بیت مصرع مضا
می گوید که گمان می برم ای مستمع در انچه بنظم بیان علیه السلام سبب نظم من
در قدر و قیمت زیادت گرفت بلکه بنظم بیان حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
حسن و خوبی همچو گوهر شاهوار گران بها ست للشیر و دیمن قال
ما ان مدحت محمدا بمقالتي * لكن مدحت مقالتي بمحمد * فما تطاول آمال المديح
۵۶ الى ما فيه من كرم الاخلاق والشيم اللغت تطاول کردن دراز
کردن وقد نگریستن هم امل بفتحتین امید داشتن امید آمال جمع شیم
بالکسر و فتح یا طبیعتها جمع شیمه هم المعنی پس نیست که دراز گردد امیدها
ستایش کنندها بسوی چیزی که در ذات پاک اوست از مکارم اخلاق و محامد
عادات یعنی ستایش کننده قاصر است از بیان اوصاف و عادات
پسندیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب کثرت شمائل حمیده بیا یای [illegible]
که در بها و فیض بنا و آن باعث تخلیق و ایجاد جمیع اشیا چندان که هیچ کس
۵۷ حرفی از آن گفتن نتواند آیات حق من الرحمن محدثة قديمة صفة
الموصوف بالقدم اللغت حدوث بالضم نو پیدا شدن چیزی [illegible]
صفت مخلوقات است ج قدم بالکسر و فتح دال دیرینه گشتن هم [illegible]
از صفات حق تعالی است ج المعنی آیات قرآن مجید که حق تعالی است [illegible]

از الله تعالی نازل شدند بر وی قدیم اند چرا که صفت خداوند قدیم اند که موصوف
به قدم است حاصل کلام اینکه کلام مجید باعتبار حروف و معانی و اصوات
حادث است مگر چونکه کلام نفسی عبارت از انست قدیم است بجهت آنکه صفت
موصوف بقدم است و صفت موصوف بقدم هم قدیم باشد مثل دیگر صفات
باری تعالی یعنی کلام الله صفت ذاتی و ثبوتی است قائم بذات خدا ازلی و ابدی
و ذات خدا قدیم است پس آنهم قدیم باشد و تفصیل این مسئله در کتب عقائد از علما
رحمهم الله تعالی بکمال شرح و بسط بهر بیان آمده ان شئت فارجع لم تقترن
بزمان وهي تخبرنا عن المعاد وعن عاد وعن ارم اللغت اقتران نزدیک ۹۲
شدن ع زمان وقت ع معاد بالفتح جای بازگشت و عالم آخرت اسم عاد
قبیله ایست که هود علیه السلام برسالت ایشان آمده بود و ایشان از نسل
عاد بن ارم بن سام بن نوح بودند و مردم را نیز عاد خوانند هم و از باعث
نافرمانی حق بطوفان باد هلاک شدند ع ارم بکسر اول و فتح دوم نام شهر عاد
و نام پدر عاد یا نام مادر هم المعنی نزدیک نیستند آن آیات قرآنی بزمان چرا
که قدیم اند و قدیم مقترن محدث که زمانست نباشد و آن آیات خبر می دهند ما را از حال
آخرت و از حال عاد و پدر عاد یعنی خبر میدهند از امور و احوال که در امم سابقه گذشته
اند دامت لدينا ففاقت كل معجزة من النبيين اذ جاءت ولم تدم ۹۳
اللغت دوام همیشه بودن هم لدی نزد لغة فی اللدن ص فوق برتر از یاران

شدن در مرتبه ص المعنی همیشه باقی ماندن آیات نزد ما در عمر دنیا تا قیامت
پس سبقت برد همه معجزات را از انبیاء علیه السلام چه اگر آمد و باقی نماند
یعنی آیات قرآنی فائق اند بر دیگر کتب سماوی منزله بر انبیاء کرام مثل توریت
و زبور و انجیل و دیگر صحف چرا که احکام آن کتب بنزول قرآن مجید منسوخ گشتند
محکمات فما یبقین من شبهٍ ۞ لذی شقاقٍ ولا یبغین من حکم اللغت الابقا باقی ۹۵
داشتن هم شبه جمع شبهه بمعنی خلل در دل ذی بالکسر بمعنی خداوند و صاحب غ
شقاق بالکسر مخالفت و دشمنی کردن غ بغی جستن ص حکم بفتحتین حاکم
ص المعنی محکم و استوار اند آیات قرآنی پس باقی نمیگذارند شبهه را برای
صاحب خلاف و دشمنی و نمیجویند حاکم را که حکم کند بر راستی و درستی وی ما حوربت قط الا
عاد من حرب ۞ اعدی الاعادی الیها ملقی السلم اللغت حرب بالفتح کارزار ۹۵
و جنگ کردن بفتحتین خشمگین شدن هم قط بالفتح و ضم و تشدید طاء و تخفیف آن هرگز و همیشه
و بالفتح و تخفیف طاء بمعنی بس نیز آمده است هم عود بالفتح باز گشتن و گردانیدن هم
اعدی دشمن تر اعادی جمع عدو بمعنی دشمنان القاء افگندن هم سلم بفتحتین
گردن نهادن هم المعنی محاربه کرده نشد بآن آیات هرگز در هیچ حالی از احوال
الا اینکه رجوع کرد از خشم از معارضه کردن دشمن ترین دشمنان بسوی آن آیات
در حالیکه افگننده صلح است حاصل اینکه هر که با قرآن مجید معارضه کرد در آخر سبیل
عجز از معارضه اعتراف به بلاغت آن نمود چنانکه آیه کریمه و ان کنتم فی ریب مما

نزلنا على عبدنا فاتوا بسورة من مثله اشاره است بآن ردّت بلاغتها دعوى
شعر ۹۶ معارضها ردّ الغيور يد الجاني عن الحرم اللغت ردّ بالفتح و تشدید دال باز
گردانیدن و بازگشتن و باز آوردن هم بلاغت رسیدن بمرتبهٔ کمال در ایراد
کلام هم معارضه با کسی برابری کردن هم غیور بالفتح بسیار رشک برنده بر اهل
خود و حرم آن هم و بسیار غیرت کننده ع جانی گنهگار از جنایت ع حرم بفتحتین اهل بیت و
سرای مردان شرح ع و فی الصراح حرمة الرجل حرمت اهله المعنی بازگردانیده
است بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی کاذبه برابری کننده آیات را
مانند باز گردانیدن مرد بسیار غیرت دارد دست جنایت کننده را از حرم خود
یعنی چنانکه مرد غیور حامی حرمت اهل خود می باشد می خواهد که جانی اهل او را
نه بیند همچنان بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی معارض را باطل میدارد
شعر ۹۷ لها معان كموج البحر في مدد وفوق جوهره في الحسن والقيم اللغت مدد بالفتح کشش
و انجیر و آب سیل بسیاری و افزونی آب خلاف جزر هم قیم بکسر اول و فتح
ثانی جمع قیمت المعنی برای آن آیات معانی کثیره اند همچو موج دریا در افزونی
و بالای در دریا است در خوبی و بها یعنی از گوهر دریا گران بها هستند فما
شعر ۹۸ تعدّ ولا تحصى عجائبها ولا تسام على الاكثار بالسأم اللغت عدّ بفتح شمار
و شمرده شده هم احصار بالکسر شمردن و ضبط کردن هم عجب بفتحتین شگفت
چیز غریب جمع عجائب جمع هم سوم بالضم نشان هم سوم بالفتح خواری

و رنج کشیدن ع وص اکثار بالکسر بسیار گفتن هم سام بالفتح و سکون
همزه بستوه آمدن هم المعنی بیش شمار کرده نمی شود و حصر کرده نمی شود عجائب
اعجاز و دقائق و حقائق فصاحت و بلاغت آیات کلام شریف و رنج کشیده
نمی شود قاری آن بر کثرت تلاوت بسبب ماندگی و ملال یعنی عجائب
حقائق و غرائب دقائق آیات قرآنی از حیطهٔ حساب و اندازهٔ شمار خارج اند
و در تکرار آیه و کثرت تلاوت آن علامت ملالت و آثار شامت قاری را پیدا
نمی شود قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ * لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ ۹۹
اللغت قرة بالضم و تشدید را روشنی هم ظفر بفتحتین فیروز شدن هم
حبل بالفتح رسن و حبل الله قرآن است قال الله تعالی واعتصم بحبل الله ای
بکتابه و در حدیث است القرآن حبل الله اعتصام بالکسر چنگ در زدن ع
المعنی روشن شد بقرائت آن آیات چشم خواننده آن پس گفتم برای آن
قاری را هر آئینه بتحقیق فیروز گشتی و ظفر یافتی بحبل الله که قرآن مجید است پس
چنگ در زن و محکم گیر این شعر محل اجابت دعاست اِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً ۱۰۰
مِنْ حَرِّ نَارِ لَظَى * اَطْفَأْتَ حَرَّ لَظَى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ اللغت تلاوت بالکسر خواندن قرآن
و جز آن هم خیفه بالکسر ترس هم لظی بفتحتین و زنه و آتش زبانه زننده هم اطفاء
کشتن آتش و چراغ هم ورد بالکسر پاره از خواندگی و جز آن که وظیفه باشد
و بآب آمدن و بآب آیندگان هم شبم بفتحتین سرما و سرد شدن آب و بفتح شین و کسر با

موحاره بمعنی چیز سرد ع المعنی اگر بخوانی آن آیات را از روی ترس
از گرمی آتش دوزخ سرد کنی گرمی آتش دوزخ را از آب برکت خواندن آن که
سرد است كَأَنَّهَا الْحَوْضُ تَبْيَضُّ الْوُجُوهُ بِهِ ۞ مِنَ الْعُصَاةِ وَقَدْ جَاؤُوهُ كَالْحُمَمِ ۱۰۱ه
اللغت حوض بالفتح جای که برای آب بر زمین سازند و حوض ساختن هم
مراد از حوض کوثر است شرح خالد ابیاض سفید شدن و بیاض سفیدی هم
وجه بمعنی رو جمع آن وجوه عصاة جمع عاصی بمعنی گنهگاران همچو قضاة جمع قاضی
حمم بضم اول و فتح ثانی انگشت ص جمع حممه بضم حا و تشدید میم المعنی گویا
تلاوت آن آیات مثل حوض کوثر است که روشن می شود رویها بدان حوض
از گنهگاران درحالیکه آمدند آن عصاة آن حوض را بار و رویهای سیاه همچو انگشت
یعنی چنانکه سیاهی رویهای سیاه عاصیان است از شست و شوی حوض
کوثر زایل می شود همچنان سواد قلوب مومنین از تلاوت قرآن مجید دفع می شود
وَكَالصِّرَاطِ وَكَالْمِيزَانِ مَعْدِلَةً ۞ فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِهَا فِي النَّاسِ لَمْ يَقُمِ اللغت صراط ۱۰۲ه
بکسر اول راه راست و نام پلی است که بر سر دوزخ باشد و آن از موی باریکتر و از
شمشیر تیزتر ع معدله بالفتح و دال مهمله مکسور عدل ع قسط بکسر داد و قیام
بالکسر استادن بر پای ع المعنی و آن آیات مثل راه راست و مثل ترازو
است در عدل و داد و در استوا و استقامت و سویت حق در میان مردان پس
عدالت و انصاف از غیر آن آیات قایم نیست لَا تَعْجَبَنْ لِحَسُودٍ رَاحَ يُنْكِرُهَا ۱۰۳ه

تجاهلاً وهو عين الحاذق الفهم   اللغت حسود بالفتح بدخواه ستمگر

وفي القاموس حسده تمنى ان تتحول اليه نعمته وفضيلته او يسلبهما راح بمعنى صار

تجاهل با وجود دانستن خود را نادان وانمودن ع حاذق زيرك

واوستاد در كار فهم گشته سريع الفهم المعنى عجب دار از حاسد كه گشت

منكر آيات كلام الله را از روى تجاهل بحال آنكه حسود بيناست و دانا و فهيم است

مثله با عجاز كلام الله   قد تنكر العين ضوء الشمس من رمد   وينكر الفم طعم الماء من سقم

اللغت رمد بالفتحتين درد چشم الفم مثلثة اصله فوه وقد تشدد الميم مثلثة

في طعم بالفتح مزه سقم بفتحتين بيمارى هم المعنى تحقيق منكر مى شود چشم شعاع آفتاب را از

درد و منكر مى شود دهن مزه آب را از بيمارى يعنى چنانكه چشم درد رسيده انكار

مى نمايد شعاع آفتاب بسبب عجز خود از ادراك آن و دهن بيمار را از عذوبت آب

خوشگوار نمى نمايد بسبب علت واز انكار چشم درد رسيده و دهان بيمار در ذات

شمس و ذات آب نقصان پيدا نمى شود همچنان از انكار حاسدان [illegible]

مرض كفر با وجود علم ايشان را باعجاز آيات قرآنى در نفس آيات نقصان ظهور

نمى نمايد چنانكه سعدى گويد گر نبيند بروز شپره چشم   چشمه آفتاب را چه

گناه   مثله   يا خير من يمم العافون ساحته   سعيا وفوق متون الاينق الرسم

اللغت يمم بالفتح آهنگ كردن يقال امه وامّه وتامّه بمعنى اى قصد

العافون جمع عاف في القاموس عاف كل طالب فضل او رزق ساحت

فضای خانه وسرا هم ومراد اینجا حریم الدار شرح خالدی سعی بالفتح کوشیدن
وقصد کردن ودویدن وشتاب کردن ورفتن هم متن بالفتح بر پشت زدن
ودر سخت پشت متون جمع هم ناقه باد وشتر انیق جمع قص ستم جمع رسوم ناقه
رسوم هم آنکه اثر پای وی بر زمین ماند از سختی رفتار ص المعنی ای بهترین کسی
که قصد کنند سائلان حریم دار او را والیمنی استانه او را در حالیکه پیاده باشند
ودر حالیکه سوار باشند بر پشتهای شتران تیز رفتار وصیاد هم این شعر محل ابتدا
دعا ست وَمَنْ هُوَ الْآيَةُ الْكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ وَمَنْ هُوَ النِّعْمَةُ الْعُظْمَى لِمُغْتَنِمِ ل۱۰ه
اللغت کبری تانیث اکبر عظمی تانیث اعظم اغتنام غنیمت گرفتن از کفار
وغنیمت شمردن هم المعنی وبهترین کسی که اوست آیت عظیم وعلامت عظیم
در شناخت حق سبحانه نزد آنکس که چشم اعتبار بیند وبهترین آن کسی که اوست
نعمت عظمی برای آنکه غنیمت شمرد نعمتها که آن هدایت ست بسوی اسلام سَرَيْتَ
مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ كَمَا سَرَى الْبَدْرُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ اکنون شروع کرد مصنف ش۱۰ه
در بیان معراج اللغت سری بشب رفتن ص ومراد از حرم اول مسجد حرام
واز حرم ثانی مسجد اقصی کذا فی شرح الخالد بن عبد الله الازهری داج بتشدید جیم شب
بسیار تاریک هم برای ضرورت شعر بتخفیف مستعمل شد ظلم بضم اول وفتح ثانی
ظلمت ها المعنی بشب رفتی توای رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد حرام
که در مکه است بسوی مسجد اقصی چنانکه رود ماه شب چهارده در شب تاریک از ظلمت

یعنی سواد لیل انتشار اضوا گردید چنانکه از خروج بدر از شق ظلام تمام نور و
ضیا پدید می شود و بیت وبت ترقی الی ان نلت منزلة من قاب قوسین لم تدرک و لم ترم
١٠٨ اللغة بیتوتت شب باشی کردن در جای ع ترقی برآمدن بر نردبان ع
نیل یافتن ص قاب یا بین قبضه کمان و خانه کمان قاب قوسین مقدار دو
کمان ع ادراک بالکسر دریافتن اشیای غیر محسوس ع روم بالفتح جستن
هم المعنی شب گذرانیدی تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بالا رفتی تا آنکه
یافتی رتبه و منزلت را از قاب قوسین که نیافت و نجست کسی یعنی در شب معراج
قاب قوسین مقام تو شد که هیچکس از انبیا کرام علیهم السلام تا آن مقام نرسید
و آن مرتبه نیافته وقدمتک جمیع انبیاء بها والرسل تقدیم مخدوم علی خدم
١٠٩ اللغة تقدیم پیش کردن و پیش فرستادن پیش شدن هم خدم بفتحتین
و غلامان خادم واحد هم المعنی پیشوا کردند ترا جمله انبیا و مرسلان بسبب
آن منزلت که یافتی تو در شب معراج مانند تقدیم مخدوم مر خادمان را و درین بیت
اشاره است بآنکه روایت کرده اند که در شب معراج ارواح مطهرات جمع آمدند
و در خدمت رسالت پناه در مسجد اقصی و جبرئیل علیه السلام اذان گفت و
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امامت نمود و دوگانه را بر وجه اتم والله اعلم
١١٠ وعلمه احکم وانت تخترق السبع الطباق بهم فی موکب کنت فیه صاحب العلم
اللغة اختراق دریده شدن هم سبع بالفتح هفت طباق بالکسر موافق کردن

دو چیز را باهم و طبقا تیله بعضی بر بعضی باشد قال الله تعالی خلق سبع سموات
طباقا ای مراد از سبع طباق هفت آسمان باشد موکب بالفتح و کسر کاف گروه
سواران هم و مراد از موکب اینجا گروه ملائکه و از صاحب علم معززه مشرف و کریم
التقدیم مقدم بر همه قوم است نه اینکه در دست وی علم بود کذا فی شرح الخالد بن
عبد الله الازهری المعنی و تو قطع کردی هفت آسمان را با انبیا و رسل و جماعه
ملائکه بودی تو سرور آن گروه معزز و کبیر التقدیم مقدم بر آن قوم یعنی گذشتی بر سماء
دنیا با آدم عم و در سماء ثانی به عیسی ع و یحیی و در آسمان ثالث به یوسف ع و در آسمان
رابع با ادریس ع و در سماء خامس به هارون ع و در آسمان سادس به موسی ع و در آسمان
سابع با ابراهیم علیهم السلام و بودی تو در گروه ملائکه کرام صاحب التحیه و السلام
کذا فی شرح الخالد بن عبد الله الازهری حَتّٰی اِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْواً لِمُسْتَبِقٍ مِنَ الدُّنُوِّ
وَلَا مَرْقیً لِمُسْتَنِمٖ الشأو فی اللغة الوسع الترک شأوا بالفتح نهایت و پایان هر سـ۱۱۱ه
چیز و پیشی گرفتن مستباق پیشی گرفتن دنو بضم دال و نون و تشدید
واو نزدیک شدن مرقی بر آمدن بر نردبان یقال رقیت فی السلم ارتقاء مثله
مرقی بالفتح پایه نردبان مستنم بالفتح و کسر نون گیاه بلند که شگوفه او بر آمده باشد هم
و فی الصراح سنم الدخان ای ارتفع المعنی تا غایتیکه بگذاشتی پیشی را برای
پیشی گیرنده از قرب و نه جای بلند برای جوینده بلندی یعنی در شب معراج
از روی قدر و منزلت بجایی رسیدی که کسی را مقامی ز سبقتی باقی نماند که

سبقت جوید و ماند محض فعت کسی را که پیوست جوید خفضت کل مقام
۱۱۱ بالاضافة اذ نودیت بالرفع مثل المفرد العلم اللغة خفض بالفتح فرود داشتن آواز
ندا بالکسر آواز کردن هم رفع بالفتح برداشتن و به حضرتگاه آوردن و نزدیک
گردانیدن چیزی را بچیزی هم مفرد یکتا المعنی پست کردی تو هر مقام رفیع را باضافه
و نسبت بمقام و منزلت خود وقتیکه ندا کرده شدی تو بمحل بلند و رفیع مثل یگانه
که علم باشد یعنی چنانکه مفرد علم بحالت ندا مرفوع می باشد مثل یا زید همچنان که تو
مثل منادی مفرد علم بوده هنگام ندا بوقت نیل جمیع مراتبات عالیه و در حالت
رفیعه خطاب یا محمد ارتفع من مقامک الی مقام هو اعلی منه بلند پایه گشتی
و ذکر خفض بلفظ اضافت و رفع منادی مفرد علم خالی از لطف و رعایت
۱۱۲ نیست کیما تفوز بوصل ای مستتر عن العیون و سر ای مکتتم اللغة فوز
بالفتح فیروزی یافتن و رسیدن بخوبی هم المعنی فیروزی یافتی و رسیدی
بوصل و بحضور حضرتیکه پوشیده و محجوب است از چشمهای خلائق و برازی که
مکنون و پنهان است بر همه کس و درین بیت اشاره هست بسوی قول ع لی مع
۱۱۳ الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل فحزت کل فخار غیر مشترک
وجزت کل مقام غیر مزدحم اللغة حوز جمع کردن نهایه فخار بالکسر
بسیار نازکننده ج فخار بالفتح نازیدن هم جواز بالفتح گذشتن ج ازدحام
بالکسر انبوهی کردن هم المعنی پس جمع کردی ای سرور کائنات صلی الله

علیه وسلم هر چیزی را که بآن نازش توان کرد از فضائل کمالات بی شرکت
غیری و گذشتی هر مقامی را که دران انبوه نبود یعنی آنچه فضائل کمالات
ترا حاصل شد مخصوص اند بذات پاک تو کسی را دران شرکت نیست و آنچه
مقامات طی کردی دیگری را دران مقام راه مجال نبود وَجَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّيتَ ۱۱۵
مِنْ رُتَبٍ وَعَزَّ إِدْرَاكُ مَا أُولِيتَ مِنْ نِعَمٍ اللغة جلال بالفتح بزرگی و بالضم
بزرگ شدن تولیه والی گردانیدن و عمل دادن کسی هم رتب بالضم اول و فتح
ثانی جمع رتبه بمعنی پایه عز بالکسر و تشدید زا ارجمند ضد ذل و بالفتح غلبه کردن
عزیز غالب و کمیاب و دشوار شدن نعم وص نعم بکسر اول و فتح ثانی جمع
نعمت المعنی و بزرگ ست مقدار آن چیز که ترا حاکم و والی گردانیده شده آنرا
از رتبه و منزلتها و دشوار ست دریافتن آنچیز که بخشیده شد ترا از نعمتها یعنی
ادراک از دریافت قدر و منزلت تو و نعمتهای الهی که بذات پاک تو عطا شده اند قاصر ست
بُشْرَى لَنَا مَعْشَرَ الْإِسْلَامِ إِنَّ لَنَا مِنَ الْعِنَايَةِ رُكْنًا غَيْرَ مُنْهَدِمِ
اللغة بشارت مژده خوش معشر بفتح میم و سکون عین و فتح شین گروه و دوستان ۱۱۶
و خویشان رکن الشی بالضم کرانه قوی هر چیزی ص انهدام ویران شدن
و از پا در آمدن عمارت و غیره المعنی مژده باد برای ما ای گروه اسلام تحقیق
برای ما از عنایت خدا رکنی ست که نیست از پا در آینده یعنی ارسال جناب رسالت
مآب صلی الله علیه وسلم و نزول قرآن مجید لَمَّا دَعَى اللهُ دَاعِيَنَا لِطَاعَتِهِ بِأَكْرَمِ ۱۱۷

الرسل کنا اکرم الامم ۞ قوله داعینا اشاره است بسوی قوله تعالی
داعیا الی الله باذنه و مراد از آن محمد علیه السلام است و اکرم الامم اشاره است
بسوی قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت الآیة اللغة امت گروه از هر جنس
حیوان الامم جماعته المعنی هرگاه خواند خدا تعالی خواننده ما را برای فرمانبردار
خود بخطاب اکرم رسل شدیم ما بهترین امم ها ۞ راعت قلوب العدا انباء بعثته
۱۱۸ کنبأة اجفلت غفلا من الغنم اللغة روع بالفتح ترسیدن و ترسانیدن هم
عدا بالکسر اول جمع عدو که بمعنی دشمن است ع انباء بالفتح خبرها جمع نبأ که بمعنی خبر
است هم النبأة الصوت الخفی او صوت الکلاب فی الجبال و دویدن شتر مرغ
و گریختن و شتاب کردن هم غفل بالضم جمع اغفل اسم تفضیل سکون فا برای
ضرورت شعر است غنم بفتحتین گوسپند هم المعنی ترسانید دلهای دشمنان
را اخبار بعثت [illegible] بهمچو آوازی که بشتاباند و رماند غفلت را از
۱۱۹ گوسپندان ۞ ما زال یلقاهم فی کل معترک ۞ حتی حکوا بالقنا لحما علی وضم
اللغة لقاء بالکسر دیدن هم معترک بالضم جنگ گاه هم حکایة مانند چیزی
شدن هم قنا مقصورا بالفتح خوشه خرما و نیز قناة یکی قنوات و قنی علی فعال [illegible]
دکان [illegible] و هم بفتحتین تخته و بوریا و جز آن که بر آن گوشت نهند المعنی همیشه بود
که میدید حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم کفار را در هر میدان جنگ تا غاییکه
۱۲۰ مشابه شدند آن کفار بضرب نیزه گوشتی را که بر تخته قصاب است ۞ ودوا الفرار

فکادوا یغبطون بِهِ اشلاءَ شالت مع العقبان والرخم ودادوا دوست داشتن
هم کود نزدیک شدن کاری است هم غبطه بالفتح وکسر آرزو بردن بحال
کسی بی آنکه زوال او خواهد بخلاف حسد هم شلو بالکسر اندام یا گوشت اشلاء جماعت
واشلاء الانسان اندامهای جدا شده از هم هم شول بالفتح برداشتن ناقه دم را
عقاب بالضم مرغ شکاری سیاه معروف هم عقبان بالکسر وحرف سوم با موحده
جمع عقاب که بمعنی شکنجه و عذاب است و بالضم جمع عقاب پرنده معروف هم
رخم بفتحتین مرغ مردار خوار که آنرا بفارسی کرکس گویند هم المعنی دوست داشتند
کفار گریختن را این نزدیک شدند بآن که آرزو میکردند بآن فرار که کاش
ایشان گوشت پاره ها بودند که در چنگال عقاب و کرکس است یعنی از روی دهشت
بر کفار خیلی تنگ آمد که دوست داشتند آنرا که طعمه جانوران گردند تمضی اللیالی ولا
یدرون عدّتها ما لم تکن من لیالی الاشهر الحرم اللغته معنی بالضم وتشدید یا گذشتن
هم درییت بالکسر دانستن هم عدت بالکسر ودال مشدده وبعده فوقانی بمعنی شمار هم
اشهر جمع شهر حرم بضمتین احرام بستگان وحرمت داشتگان وشهر حرم چهار ماه
که جنگ دران حرام بود آن محرم و ذی القعده و ذی الحجه و رجب است هم المعنی
میگذشت شبها و نمی دانستند کفار شمار شبهای گذشته را تا دامیکه نشد آن شب از
شبهای ماه های حرام حاصل اینکه در غزا ایام ولیالی برایشان می گذشتند وایشان
از فرط استیلای حزن والم حساب شب و روز نمی دانستند تا هشت ماه که در آن

۱۲۱۵

قتال وجدال واقع می شد بسبب توزع حال و شکستن بال [illegible]
و ایام شهور حرام که دران قتال حرام بود کانما الدین ضیف حل ساحتهم
١٣٢ بکل قرم الی لحم العدی قرم اللغت قرم بالفتح مهتر و بفتحتین سخت
آرزومند گوشت شدن هم المعنی گویا که دین مهمانی ست که فرود آمده است
دشمنان با هر مهتر که سخت آرزومند ست بگوشت دشمنان و مراد از مهتر صحابه
یعنی دین مهمان عظیم الشان ست آمده بخانه دشمنان با اصحاب رضی الله عنهم که سخت
١٣٣ مشتهی بر خوردن گوشت دشمنان مستعجل بر هلاک ایشان یجر بحر خمیس
فوق سابحة یرمی بموج من الابطال ملتطم اللغت جر بالفتح کشیدن [illegible]
خمیس لشکر یکه پنج فوج داشته باشد و آن مقدمه و قلب و میمنه و میسره و
ساقه هم سابح و سبوح اسپ تیز رو و نیز هم تلاطم با یکدیگر طپانچه زدن و بر
یکدیگر زدن موجها هم المعنی می کشید آنحضرت صلعم دریای لشکر را دریا لشکر
آن لشکر بر بالای اسپان تیز رفتار تیز رو بود و آن لشکری اند آنحضرت صلعم موجها
١٣٤ بر هم زننده را که دلیران و بهادران اند من کل منتدب لله محتسب یسطو
بمستاصل للکفر مصطلم اللغت ندب خواندن بکاری یقال ندبه
الامر فانتدب له ای دعاه فاجابه محتسب چشم مزد داشتن از کسی سطوة
بالفتح حمله بردن ع استیصال از بیخ برکندن ع اصطلام از بیخ برکندن هم
و قوله کل منتدب بیان ابطال است المعنی از هر ابطال که مجیب الدعوات

اند شده وخدای تعالی برای قتال مشرکین برای احکام دین و اصلاح حال مسلمین
ومتوقع اجر وثواب از جناب باری اند جمله میگویند یا بیخ کننده کفر که آنحضرت
١٢٥ رسول الله صلی الله علیه وسلم است سعی کننده در بر کندن بیخ کفر حتی غدت
ملت الاسلام وهی بهم من بعد غربتها موصولة الرحم غدا یعنی صار غربت بالضم
دور شدن از وطن وشهر خود وصل پیوند ضد الهجر و پیوند کردن جامع
رحم بالفتح وکسر حا وسکون آن جای کودک در شکم که آنرا زهدان گویند و قرابت
وخویشی را اصل قرابت واسباب آن و ظاهر آنست که رحم آن خویشی باشد که از
جانب رحم بهم رسیده باشد و اولو الارحام خویشان که در رحم شریک باشند هم
المعنی تا غایتیکه شد ملت اسلام در آن حال که متصل است بآن گروه منتسب
و منتسب بعد از غربت خود موصولة الرحم یعنی پیوند گرفته بقرابت یعنی قوی
شد ملت اسلام از سعی صحابه رضی الله عنهم و ملحق شد با قرابتیان خویش
که او است یعنی ملت ملحق است با امت سمحا و نمی کند از آن است گویا که
ملت و امت اخوان شریک فی الرحم اند یا دو قوم اند که درمیان ایشان قرابت
وخویشی است وقوله من بعد غربتها اشاره است بسوی قول علیه السلام بدا
الاسلام غریبا وسیعود کما بدا فطوبی للغرباء مکفولة ابدا منهم بخیر اب وخیر
١٢٦ بعل فلم تیتم ولم تئم اللغة کفالت ضامن شدن بعل بالفتح
شوهر تیتم طفل بی پدر از آدمی و بچه بی مادر از چارپا ام ایم بالفتح بی شوهر بودن

زن هم المعنی ضامن کرده شده است آن دین همیشه از آن دلیران شجاعان
به بهترین پدر و بهترین شوهر پس و پایند از یتیمی و بیوگی یعنی ملت اسلام و قوت آن
منصور اند بخیر پدر که آن ابراهیم علیه السلام است کما فی قوله تعالی ملة ابیکم
ابراهیم و بهتر شوهر که حضرت محمد صلعم است و اطلاق بعل بر حضرت محمد صلی الله علیه
شعر ۱۲۷ وسلم از آن است که او پشت پناه و نگاهبان است بیت هُمُ الْجِبَالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ
مَاذَا رَأَى مِنْهُمُ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ اللغة سوال هست آخر ستن یقال سئل عنه
وبه قد تخفف همزته فیقال سال یسال والامر سل من المخفف مصادم اسم
دو چیز را باهم کوفتن چنانکه صدا بر آید هم اصطدام باهم کوفتن و بهم زدن هم
المعنی آن ابطال یعنی صحابه رضی الله عنهم کوه ها اند در ثبات قدم و تحمل
مشقت جهاد پس بپرس از قتال آن صحابه رض برای کفار سوال کن چیست این
شعر ۱۲۸ را و ببین چیز را که دیده برای اعدا مصادم ازان دلیران در هر معرکه جنگگاه شعر
وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا فُصُولَ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهَى مِنَ الْوَخَمِ اللغة حنین بضم حا و
فتح نون نام موضعیست میان مکه و طائف که در آنجا کفار بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم جنگ کردند اول لشکر اسلام هزیمت رفت آخر فتح و فیروزی
یافت هم بدر بالفتح نام چاهی است که بدر بن قریش کنده بود و در حوالی آن
میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و لشکر کفار جنگ واقع شد هم احد
بضمتین نام کوهیست نزدیک مدینه هم فصل یک بخش از چهار بخش سال و ا

سخن و جز آن فصول جمع فصل هم حتف بالفتح مرگ هم ادهی سخت‌تر و شنیع‌تر هم
وخم بالفتح و کسر خا بدگوار وخیم و خام جماعت هم و طعام وخیم نیز موافق نه المعنی پیوسته بجبر از وقعه
حنین و بدر و احد اقسام مرگ را که حاصل بود برای آن کفار سخت‌تر از وبا و طاعون
۱۲۹ المصدری البیض حمرا بعد ما وردت من العدی کل مسود من اللمم اللغة اصدار
باز گردانیدن هم بیض بالکسر شمشیرها و زنان سفید جمع بیضا هم حمر بالفتح
چیزهای سرخ جمع احمر هم ورود در آمدن سواد بالفتح سیاهی رنگ هم لمه بالکسر
تشدید میم موی که از بنا گوش گذشته باشد هم لمم بکسر لام جمع آن المعنی آن لشکر
صحابه رضی الله عنهم باز گردانیده اند شمشیرهای را سرخ و خون آلوده بعد از آن که در آمدن
۱۳۰ شمشیرها بر سر جوانان سیاه موی والکاتبین بسمر الخط ما ترکت اقلامهم
حرف جسم غیر منعجم اللغة سمر نیزه هم خط بالفتح و تشدید طا ر
موضعیست در یمامه که در آنجا نیزه چوب می آرند و می فروشند و نیزه خطی منسوب
بدان هم اقلام جمع قلم و مراد اینجا سنان‌ها و نیزه‌ها و در صحاح آمده است منعجم
اعجام بالکسر نقطه کردن حرف را هم حرف بالفتح کرانه هم المعنی و نویسندگان بنیزه
خطی که نگذاشتند نیزه‌های و سنان‌های آن ابطال بحرف جسم کفار را غیر منقوط
حاصل اینکه شجاعان و ابطال از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
عضوی را از عضوهای اجسام کفار بضربت سهام و رماح و سیوف خالی از زخم
نگذاشتند یعنی بلکه زخم بر عضو کفار نهادند و درین بیت جسم را بخط و زخم را بعجم را

بحروف تشبیه داده اند و در ذکر الفاظ کاتب و نقطه و اقلام و حروف تجنیس صحیح رعایت

١٣١ حسن تناسب است شاکی السلاح لهم سیما تمیزهم * والورد یمتاز
بالسیما عن السلم اللغة شوکت خار و تیزی نمودن یقال شاک الرجل یشاک
شوکا مثل خاف یخاف و هو شاک السلاح و شاکی السلاح ایضا مقلوب منه
سلاح بالکسر ساز و آلات حرب یا آنچه تیز و برنده باشد مثل شمشیر و جز آن سیما
بالکسر نشان و علامتی که شناخته شود بدان تمیز شرع تمیز جدا کردن ورد بالفتح
گل المعنی تیزی سلاح برای آن شجاعان علامت است که جدا می کند ایشان را

١٣٢ از غیر چنانکه گل تیزی یابد از علامت رنگ و بو از درخت خار و تهدی الیک
ریاح النصر نشرهم * فتحسب الزهر فی الاکمام کل کمی اهدیه فرستادن
ریاح جمع ریح نصر بالفتح و نصرت بالضم یاری دادن شرع نشر بالفتح بوی
خوش شرع تحسبه بالکسر والفتح حسبان بالکسر پنداشتن زهره بالفتح و بالضم
بمعنی شکوفه شرع کم بالضم و تشدید میم بمعنی آستین و بالکسر و تشدید میم غلاف شکوفه
اکمام جمع این هر دو کمی بفتح کاف و کسر میم و تشدید یا بر وزن فعیل بمعنی دلیر و دلاور
که با سلاح باشد یعنی در سلاح پوشیده شده شرع و صل المعنی تحفه می آرد سوی
تو بادهای فتح و فیروزی بوی خوش لشکر اسلام منصور را پس گمان می بری هر شکوفه
دلیری را که در سلاح نهفته و پنهان است چون شکوفه که در غلاف پنهان است کانهم فی

١٣٣ ظهور الخیل نبت ربا * من شدة الحزم لا من شدة الحزم اللغة ظهر پشت ظهور

جمع خیل بالفتح سواران واسپان هم نبت بالفتح گیاه و رستن گیاه هم ربوه
بالفتح زمین بلند از شرح نصاب و منتخب و در لطائف بحرکات ثلاثه بمعنی پشته
وجای بلند غ بلی جاییکه حزم بالفتح استواری واستوار کردن تنگ بر ستور
و هوشیاری و آگاهی در کار و فراهم آوردن کار خویش را و بعض محققین چنین نوشته
اند که حزم اندیشه کردنست در عاقبت و انجام امور موهوم و احتراز نمودن بقدر
امکان از خلل و زلل ر غ حزام بکسر اول تنگ ستور و دست بند طفل گهواره
غ حزم بفتحتین جمع آن المعنی گویا آن دلیران بر پشتهای اسپان همچو سبزه
جای بلند از شگفته و تازه اند و از شدت و کثرت ضبط امور و انجام کار خود به احتیاط
نه از کثرت احمال و اثقال خود و در میان حزم و حزم تجنیس خطی است طارت قلوب ۱۳۴
العدی من بأسهم فرقا فما تفرق بین البهم والبهم اللغة باس بالفتح و سکون
همزه عذاب و سختی و سخت شدن و جنگ هم فرق بفتحتین ترسیدن هم بهم بالفتح
بزه و بزغاله و بالضم دلیر منتخب و در شرح خالد بن عبد الله الازهری نوشته که البهم
بفتح الباء و سکون الهاء جمع بهمة وهی السخلة والبهم بضم الباء وفتح الهاء جمع بهمة
بضم الباء و سکون الهاء الشجاع المعنی پریده اند دلهای دشمنان از سختی جنگ
ایشان بحدی ترسیده اند از روی خوف پس فرق نمی کنند میان بزغاله و در میان شجاعان
و من تکن برسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی آجامها تجم اللغة نصرة بالضم ۱۳۵
یاری کردن و یاری دادن غ اسد شیر اسود و اسد بضمتین و سکون جماعه هم

اجمه بیشه اجمات اجم اجام اجم آجام جماعت حصن و وجوم بالضم خاموش
شدن از اندوه و خشم هم المعنی هر کس که باشد برسول الله صلی الله علیه و سلم
یاری او اگر ببیند آن را شیر در بیشهاهای خود خاموش نشیند از اندوه و این شعر
محل اجابت دعاست ولن تری من ولی غیر منتصر به ولا من عدو غیر ۱۳۶
منقصم اللغة ولی دوست انتصار داد ستادن هم عدو بالفتح و ضم دال
و تشدید واو دشمن جمع و مفرد آمده و در مذکر و مؤنث استعمال یافته هم انقصام
بقاف و قاف شکسته شدن هم المعنی هرگز نبینی دوستان رسول صلی الله علیه و سلم را
مگر آنکه مظفر و منصور باشند و هرگز نبینی دشمنان وی را مگر آنکه مقهور و خوار باشند
أحل أمته في حرز ملته كالليث حل مع الأشبال في أجم اللغة احلال فرود ۱۳۷
آمدن هم حرز بالکسر استوار و گویند حرز جای تنگ و استوار هم لیث بالفتح شیر
درنده هم اشبال بالفتح بچهای شیر جمع شبل بالکسر هم اجم بفتحتین بیشها هم المعنی
نشانید امت خود را در حصار ملت خود چو شیر درنده با بچه ها در بیشها تشبیه نبی
صلی الله علیه و سلم بالیث و امت باشبال و ملت باجم است کم جدلت کلمات ۱۳۸
الله من جدل فيه وكم خصم البرهان من خصم اللغة جدل بالفتح بر زمین
انداختن و بفتحتین خصومت کردن و قادر بودن بر خصومت هم کلمات الله قرآن
مجید خصم بالفتح خصومت کردن هم برهان معجزات نبی صلی الله علیه و سلم رجل
خصم کفر مجادل قوی المعنی قرآن مجید بسا خاک انداخت بسیار مجادلین را و معجزات

با هر است پیغمبر صلی الله علیه وسلم مغلوب ساخت بسیار منکرین را كفاك بالعلم ١٣٩
في الأمي معجزة في الجاهلية والتأديب في اليتم اللغة امی بالضم وتشدید
میم آن کسی که نوشتن وخواندن نداند ولفظ امی لقب پیغمبر صلعم از انست
که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود تا فضیلت وشان او بر آن حضرت ثابت نشود
معجز بالضم وجیم مکسوره عاجز کننده چون خرق عادت از نبی صلی الله علیه وسلم
صادر شود که از آوردن مثل آن خلق عاجز آید آنرا معجزه گویند وچون از ولی خرق
عادتی پیدا گردد آنرا کرامت خوانند وچون خرق عادتی از کافر بظهور آید آنرا
استدراج گویند معنی جاهلیت زمانیکه پیش از زمان حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بود که قبایل عرب بت پرستی داشتند المعنی کفایت می کند
ترا ای علم وفضل وکمال که حاصل است در امی از روی معجزه در زمان جاهلیت وتادیب نفس
در حالت کمال ومکارم اخلاق بحالت یتیمی خدمته بمديح أستقيل به ذنوب ١٤٠
عمر مضى في الشعر والخدم اللغة مدیح ومدح ستودن ستایش هم
استقاله بیع واشکافتن چه سخن که اقاله فسخ بیع کردن ودر گذشتن از گناه
خدم بفتحتین جمع خدمت المعنی چاکری کردم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را
بمدح وستایش که طلب عفو میکنم بآن ستایش گناهان عمر را که گذشت آن عمر در
انشای شعر وخدمت کردن ملوک را إذ قلداني ما تخشى عواقبه كأنني بهما ١٤١
هدي من النعم اللغة تقلید در گردن افکندن حمیل وغیر آن چیزی

در گردن ستور قربانی آویختن بجهت علامت هدی مص خشیه ترسیدن عواقب
پس آیندگان وآن چیزها که پس چیزی آیند و انجا مراد معاصی است ع عاقبه
هدی بفتح اول وسکون ثانی شتر و گوسپند که بکعبه برای قربانی فرستند نعم بفتحتین
چارپایه مثل شتر و گوسفند و گاو ع انعام المعنی در گردن افگنده است مرا شعر و خدمت
ملوک آن چیز که می ترسم از عذاب آن گویا من بدان شعر و خدمت هدی ام از
۱۴۲ چارپایه أَطَعْتُ غَيَّ الصِّبَا فِي الْحَالَتَيْنِ وَمَا حَصَّلْتُ إِلَّا عَلَى الْآثَامِ وَالنَّدَمِ
اللغة غی بالفتح و تشدید یا گمراه شدن و گمراهی صبا بالکسر کودکی اثم
بالکسر گناه آثام جمع ندم بفتحتین پشیمانی المعنی فرمانبرداری کردم گمراهی
کودکی را در حالت شعر گفتن و خدمت ملوک کردن و حاصل نکردم از ان شعر گوئی
۱۴۳ و خدمت ملوک جز گناه و پشیمانی فَيَا خَسَارَةَ نَفْسِي فِي تِجَارَتِهَا لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ
بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسُمِ اللغة خسارة بالفتح زیان و هلاکی ع تجارة
بالکسر بازرگانی کردن اشترا خریدن سوم بالفتح گران فروختن و وقت
نمودن و فروختن و خریدن المعنی پس ای زیان کاری نفس من که یافت
در تجارت خود که نه خرید دین را عوض دنیا و نه فروخت یعنی هیهات هیهات
که نفس اماره جنس عالی دین را بمقابله جنس سافل دنیا حاصل نساخت
۱۴۴ وَمَنْ يَبِعْ آجِلًا مِنْهُ بِعَاجِلِهِ يَبِنْ لَهُ الْغَبْنُ فِي بَيْعٍ وَفِي سَلَمِ اللغة بیع فروختن
آجل بکسر جیم عربی هر چه با مهلت و با دیر باشد و کنایه از عالم آخرت ع عاجل بکسر جیم

[illegible]

شتاب کننده و آنچه بی‌شتاب باشد بی مهلت گاهی مراد باشد ازین دنیا ع
بیان سخن روشن و پیدا گفتن و سخن واضح و آشکار هم غبن بالفتح زیان رسانیدن
و نقصان آوردن در خرید و فروخت و جز آن هم سلم نوعی از بیع است و آن دادن
بهای چیزی است بایع را پیش از تیار شدن آن چیز به هفت شرائط شرعیه اول جنس
چنانچه گندم یا جو یا نخود دوم نوع چنانچه سرخ یا سفید سوم قدر چنانچه یکمن یا دومن
چهارم صفت چنانچه قسم اول یا قسم دوم آب داده یا غیر آب داده پاک از آلایش
یا غیر پاک از آلایش پنجم اجل یعنی وعده چنانچه بست روز یا یکماه ششم جای تسلیم
یعنی مکان رسانیدن مبیع مقرره هفتم راس المال یعنی تعیین کردن مبلغ چنانچه
ده روپیه خواه بست روپیه المعنی هر کس که می فروشد دین خود را بدنیا ظاهر و
آشکار خواهد شد او را نقصان فروختن نقد به نقد و در فروختن نقد بنسیه إِنْ آتِ ص ۱۴۵
ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ مِنَ النَّبِيِّ وَلَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمِ اللغت اتیان بالکسر
آمدن ای کس ص انتقاض شکسته شدن عهد و جز آن هم انصرام بریده شدن
ص المعنی اگر کرده ام گناه بسی پس نیست پیمان من شکسته از نبی صلی الله علیه وسلم
و نیست رسن امید من بریده شده حاصل اینکه اگرچه بسیار گنهگارم اما پیمان خود را
از نبی کریم نه شکسته ام و رسن بن مصطفی نبریده ام رسن پناه و شفاعت من بدامن
دولت حضرت بسته است فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَتِي مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ ص ۱۴۶
بِالذِّمَمِ اللغت ذمه بکسر اول و تشدید میم عهد و پیمان و امان غ

تسمیه بالفتح و میم مکسور و تخفیف تحتانی مفتوح نام نهادن خ اوفی و فاکننده
تر ذمم بکسر اول و فتح ثانی جمع ذمة المعنی پس بتحقیق مرا عهدیست از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بنام بودن من محمد را لانکه محمد صلی الله علیه وسلم نهایت وفاکننده
خلق است بعهد و پیمان و امان خود قال صلی الله علیه وسلم انا شفیع لکل محمد یوم
القیامة نقل است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هر کس از امت من بنام من بود
شرف شفاعت من دریابد ببرکت نام من و در اخبار آمده است که در عرصات قیامت
شخصی محمد نام را حاضر کنند و حساب کنند بسبب کثرت جرایم و معاصی فرمان
الهی بعذاب وی آید چون فرشتگان او را بدوزخ کشند از جناب ارحم الراحمین
خطاب در رسد بگذارید وی را همنام حبیب من است مرا شرم می آید شایان
لطف و کرم من نیست که همنام حبیب خود را عقاب و عذاب کنم سعدی گوید
؎ بعصیان نماند کسی در گرو * که دارد چنین سید پیش رو * إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي ۱۴۶
مَعَادِي آخِذًا بِيَدِي * فَضْلًا وَإِلَّا فَقُلْ يَا زَلَّةَ الْقَدَمِ اللغة زلة بالفتح و بالکسر
لام مشدد مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن خ المعنی اگر نباشد در فردای
قیامت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دستگیر من بشفاعت از روی فضل و
کرم خود که انی شفیع لکل محمد یوم القیامة پس بگوید شان من که ای قدم لغزیده
حاضر شو که وقت حضوری است * حَاشَاهُ أَنْ يُحْرَمَ الرَّاجِي مَكَارِمَهُ * أَوْ يَرْجِعَ الْجَارُ
مِنْهُ غَيْرَ مُحْتَرَمِ * اللغة حاشاه استثنا کردن و از چیزی پرهیز کردن ۱۴۷

حاشاک وحاشا لک بمعنی یعنی دور باد ص المعنی دور باد از حضرت که محروم کند
امیدوار را مکارم هم اخلاق جزیل او یا که باز گردد خوار از وی غیر معزز ومنذ الزمت ١٤٩
افکاری مدائحه وجدته لخلاصی خیر ملتزم هو اللغة منذ بالضم ابتدا
زمان ص الزام بالکسر لازم گردانیدن بر خود یا بجبر التزام بر خود لازم گرفتن کا ربیا
غ المعنی از آن زمان که لازم گرفته ام فکر خود را در مدایح و ستایشهای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یافته ام او را بنا بر خلاص خود از آفات دنیا و دین بهترین
کفیل و متعهدی ولن یفوت الغنى منه یدا تربت ان الحیا ینبت الازهار ١٥٠
فی الاکم اللغة ترب بالفتح زیان زده شدن هم فی الصراح ترب الرجل افتقر
ویقال تربت یداک ای لا اصبت خیرا ص حیا بالفتح وبی همزه باران هم اکمه
بفتحات پشته والجمع اکمات والم بفتحتین ص المعنی دست درویش از عطای
نعمت او خالی نشد بتحقیق ابر میرویاند شگوفها را بر پشتهای بلند ولم ارد زهرة
الدنیا التی اقتطفت یدا زهیر بما اثنی علی هرم اللغة زهرة الدنیا تازگی وخوبی ١٥١
دنیا ص قطف بالفتح چیدن میوه هم زهیر نام شاعر مشهور هرم ککتف ابن سنان
ق وفی شرح الخالدی هو من اجود ملوک العرب حصل الزهیر منه عطایا کثیرة المعنی
نمی خواهم ازین مدح تازگی وخوبی وتجمل دنیا را که چیدانرا هر دو دست زهیر بسبب
مدحی که گفت بر هرم بن سنان بل شفاعت فردای قیامت می خواهم یا اکرم ١٥٢
الخلق مالی من الوذ به سواک عند حلول الحادث العمم اللغة لوذ بالفتح پناه گرفتن

عمم بفتحتین بمعنی تام و شامل هم جمع عام و حلول الحادث وقوع هول یوم
القیامة الشامل بجمیع الخلق کذا فی شرح الخالدی المعنی ای بزرگترین خلق
نیست مرا کسی که پناه گیرم باو جز ذات پاک تو وقت آمدن هول قیامت که عام
وشامل است این شعر محل اجابت دعاست ولن یضیق رسول الله جاهک بی محل دعا
اذا الکریم تحلی باسم منتقم الضیق بالکسر والفتح تنگ شدن تنگی تنگ
شدن هم جاه قدر و منزلت التحلی روشن و آشکارا شدن و جلوه کردن
انتقام کینه کشیدن منتقم یکی از اسمای حسنی المعنی و تنگ نمی شود ای
رسول الله صلی الله علیه وسلم قدر و منزلت تو برای شفاعت من چون خدا تعالی
جلوه کند بصفت انتقام یعنی ای رسول الله صلی الله علیه وسلم مدد فرما در آن وقت
که رب العزت انتقام آرد بیت فان من جودک الدنیا وضرتها
ومن علومک علم اللوح والقلم الضره بالفتح وتشدید راء مهمله زنیکه بر زنی محل ثنا
آورده شود و آنرا بفارسی انباغ گویند و دو معنی نیز و بهندی سوت و اینجا مراد
آخرت است چه در مقابله دنیا افتاده است المعنی پس یک قطره از دریای بخشش
تو دنیا و آخرت یک قطره ایست و جزوی از علم است لوح و قلم یعنی دنیا و
آخرت از آثار جود و انوار وجود تست و آنچه قلم بر لوح محفوظ نوشت در اول آفرینش
اندکی از علوم و معارف تست پس اگر از خوان شفاعت تو الحق نصیبی بمن رسد
از بحر عطای تو هیچ کم نشود یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت ان الکبائر

[illegible]

فی الغفران کاللمم اللغة قنوط بالضم نومید شدن لمم زلّه بالفتح
ولام مشدد بمعنی لغزش لغزیدن که عبارتست از کار ناپسندیدن ع لمم
گناه صغیره هم المعنی ای النفس نومید مکن مرا از گناه عظیم که از تو صادر شده است
تحقیق گناه کبیره بمقابله رحمت پروردگار مثل صغیره اند یعنی رحمت او تعالی
شانه بمقابله گناه زیاده است از گناه لَعَلَّ رَحْمَةَ رَبِّي حِينَ يَقْسِمُهَا تَأْتِي ۱۵۶
عَلَى حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسَمِ اللغة قسم بکسر اول وفتح ثانی جمع قسمت المعنی
تحقیق رحمت پروردگار من وقتیکه قسمت کند آنرا میرسد باندازه گناه در قسمتها یعنی
مطابق صغیره وکبیره در قسمت یعنی صغیره را بقدرش وکبیره را باندازه او فرود آید
ودرین دو بیت اشارتست بآیه کریمه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یَا رَبِّ وَاجْعَلْ رَجَائِي غَيْرَ مُنْعَكِسٍ ۱۵۷
لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حِسَابِي غَيْرَ مُنْخَرِمِ اللغة رجاء بفتح اول وبعد الف همزه بمعنی
امید وامید داشتن وبکسر اول چنانکه مشهور شده خطاست ع انعکاس بالکسر
بازگونه شدن انخرام ریخته شدن وانجذام بجیم وذال معجمه بریده شدن المعنی
ای پروردگار من مرا نومید مگردان نزد خود وبنامی حساب مارا از پا میفگن
یعنی ای پروردگار من امیدوار مغفرت تو هستم پس مرا از رحمت خود مایوس
مگردان وحساب من آسان کن وَالْطُفْ بِعَبْدِكَ فِي الدَّارَيْنِ إِنَّ لَهُ ۱۵۸
صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْأَهْوَالُ يَنْهَزِمِ اللغة لطف بالضم نرمی درکار وکردار ومهربانی

کردن هم اهوال بالفتح جمع هول که بمعنی دهشت و ترس ست غ هزیمت شکست
لشکر انهزام شکسته شدن هم المعنی ای پروردگار من مهربانی کن بر بنده
خود در دنیا و آخرت بتحقیق او را صبری ست ضعیف هرگاه که خواند این بنده را
اهوال و سختیها و هزیمت میکند آن صبر یعنی صبر جمیل ده که در هول جدا نشود وَأْذَنْ
۱۵۹ لِسُحْبِ صَلوٰةٍ مِنْكَ دَائِمَةٍ عَلَى النَّبِيِّ بِمُنْهَلٍّ وَمُنْسَجِمِ اللغة اذن بالکسر
دستوری دادن و امر و فرمان هم ف غ سحاب بالفتح ابر و سحب بضمتین
جمع هم انهلال ریختن باران هم انسجام روان شدن اشک انسجام کک
هم المعنی یارب بفرما ابر رحمت را که از تست بر سبیل دوام بر پیغمبر یا صلی الله
۱۶۰ علیه وسلم تا شود ریزان و پاشان وَالْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِينَ لَهُمْ أَهْلِ
التُّقَى وَالنُّقَى وَالْحِلْمِ وَالْكَرَمِ اللغة آل اهل و عیال و پس روان و آل نبی اهل بیت
آنجناب هم تقی بالضم اول پرهیزگاری غ نقا بالضم پاکیزگی غ المعنی
بعد از آن بر آل و اصحاب و تابعین وی که صاحب پرهیزگاری و پاکیزگی
۱۶۱ و صاحب حلم و صاحب کرم اند مَا رَنَّحَتْ عَذَبَاتِ الْبَانِ رِيحُ صَبًا وَأَطْرَبَ
الْعِيسَ حَادِي الْعِيسِ بِالنَّغَمِ اللغة رنح بالفتح گردش سر از مستی و جز آن هم عذبه
بالفتح غصنه هم صبا بالفتح بادی که از جانب مشرق وزد هم اطراب بالکسر شاد
در آوردن هم عیس بالکسر شتران سفید هم که سفیدی او بسرخی آمیخته باشد هم
حادی بالضم اول و فتح دال مهمله و بعده الف بصوت یا سرودی که حدی شتربانان

[illegible]

ختم شانزدهم ۱۲

می سرایند و شتر بدان مست شده چالاک میگردد و از بدار و در منتخب و صراح حدا
بضم اول بمعنی راندن شتر بتغنی نغم نغمه بالفتح آواز نرم و ملایم نغم بفتحتین آوازها
جمع نغم هم المنتهی ای پروردگار من باران پیوسته دار بر رسول کریم و صحابه و
تابعین و اهل تقا و نقا از رحمت مادامیکه بجنبانند شاخهای درخت را باد صبا
و در طرب می آرد شتران را راننده شتران بنغمه خاتمه فاضل هندی در شرح
خود نوشته است که بعض افاضل فرموده اند که وقت فراغت این قصیده ابیات
ملحقه خوانده شوند لیکون اسرع الی القبول و اوفی بحصول المامول و بعضی
از بزرگان صالحین گفته اند که ترتیب خواندن این قصیده متبرکه این است
که اولا سه بار درود شریف الصلوة علیک یا خیر الوری السلام علیک یا نور
الهدی ختم یا حبیبی سیدی درمانده ام ۞ مرکب اندر حرص عصیان رانده ام
رحمة للعالمینی یا رسول ۞ هم شفیع المذنبینی یا رسول ۞ مشکلم پیش است و
من بیکسی ۞ یا رسول الله یار تو بسی ۞ یا محمد لطف آید عام تو ۞ لب بود
ما را محمد نام تو ۞ احمدا جز تو شفیعم نیست کس ۞ یا رسول الله فریادم برس ۞
الصلوة و السلام تا قیام ۞ بر محمد آل و اصحاب تمام ۞ بخوانند بعد ازان صلوة
یازده بار بر نحویکه در تشهد آخر مذکورست بخوانند بعد ازان خطبه قصیده را بخوانند
بنیت افتتاح بحمد الهی جل شانه و صلوة بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
پس ازان قصیده را بعید الغیر ملحقات بخوانند و در اماکن ملحوظه که بزرگان آنرا

محل اجابت گفته اند دعائیکه بسبب خاطر خوش باشد لطلب و افتتاح دعا و اختتام
آن بحمد و صلوٰة نماید و وقت خواندن قوله هو الحبیب الذی ترجی شفاعته الخ
تکرار کند باختلاف این الفاظ مثل هو الرسول الذی ترجی الی آخر المصراع هو النبی
الذی هو الخلیل الذی هو الشفیع الذی هو الرؤف الذی الی آخر المصراع وغیر
ذلک مع حضور تمام و در محل قوله و من یکن برسول الله نصرته الی آخر البیت سه
بار این لفظ زیاده بگوید استنصر بک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم و اگر بعد
ازین سه مرتبه تکرار زیاده کند مع اختلاف الفاظ اسم شریف در هر مرتبه
چنانکه استنصر بک یا حبیب الله استنصر بک یا نبی الله یا صفی الله یا خلیل الله
یا ولی الله وغیر ذلک بهتر باشد و احسن آنست که این بیت نیز تمام مع اختلاف
الفاظ اسم شریف بخواند چنانکه بگوید و من یکن بحبیب الله نصرته الخ و من یکن
بنبی الله الخ و من یکن بخلیل الله الخ وغیر ذلک و در محل قوله یا اکرم الخلق مالی من
الوذ به سواک عند حلول الحادث العمم این بیت تمام تکرار کند مع اختلاف
الفاظ چنانکه یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احمد الخلق یا اکمل
الخلق یا اعظم الخلق یا احسن الخلق وغیر ذالک و عند الاختتام نیز یازده بار
صلوٰة تشهد خوانده سه بار الصلوٰة علیک یا خیر الوری مذکور قراءت نماید بعده
سه مرتبه این الفاظ بگوید الٰهی سیدی و مولای ضاقت المذاهب الا الیک
و خابت الآمال الا لدیک و انقطع الرجاء الا عندک و بطل التوکل الا علیک

لا ملجا و منجا الا الیک و لا مناص و لا مفر منک الا الیک بعد ازان سر دعا بشیم
دروان داشته باشد به یقین تمام و حضور ما لا کلام خلاصه مع حمد و صلوة تمام کند اگر
برین وجه خواندن قصیده در هر روز زیاده از یکبار میسر آید بهتر باشد و الا قلتش
یکبار و محلهای اجابت دعا این است اول ظلمت سنة من الخ دوم محمد
سید الکونین الخ سوم فان فضل رسول الله الخ چهارم تبارک الله الخ پنجم
قدرت بها تعینی قابیها الخ ششم یا حزن نمر الخ هفتم کفاک بالعلم فی الامی
هشتم یا اکرم الخلق و ترتیب خواندن این قصیده بسیار اندکی ازان این ضعیف
العباد چند مدت بعمل آورده و دو کفایت مهمات به تجربه رسیده این ترتیب است
که مذکور شد انتهی بلفظه و هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذا الکتاب فالحمد لله علی
الاتمام و الصلوة و السلام علی رسوله محمد سید الانام و آله و صحبه بررة الکرام فقط

خاتمة الطبع

نحمده و نستعین و نصلی علی سید الموجودین که نسخهٔ متبرکهٔ حل العقدة للقصیدة البردة
که کلام صحیح وی ملوک الکلام است و زبان پر روش شیرین کلام از تصنیف لطیف تالیف کامل
فاضل الافضل حبر الاعظم مولانا محمد امام العالم نور الله مرقده الاکرم و به اهتمام منشی خود جناب
محمد طاهر حسین سعی و صحت سید قاسم حسن صاحب معروف به سید محمد صدیق و [illegible] حسن صاحب
مدعو به سید محمد فاروق فرزندان جناب مخدومی مکرمی مولانا الطاهر العالم صاحب ابن منشی سید
غلام مخدوم خیرآبادی زیور انطباع آراسته تماشاگاه دیدهٔ دل اهل بصیرت شد حق تصنیف

آن از حضرات موصوف به نیازمند مهتمم انوار محمدی کار سیده است کسی قصد طبع نفرماید کم از یک جای نفع پیش آید و السلام فقط

CALL No. { ق ۸۹۲٫۷۱۲۱ / ب ۳۲ ق شح ACC. No. ۱۲۰۷۵

AUTHOR

TITLE حل العقدة بالقصيدة البردة

MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over - due.